



الحمد لله رب العالمين

بیستم مهر ماه ۵۹
سال دوم شماره ۵۱

ارکان مستضعفین

ارگان عقیدتی - سیاسی سازمان دزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

تک شماره ۳۰ ریال

سر مقاله

خوزستان،

دین بین فوی دیگری برای
امیر یالیسم!

روزهای آتش و خون استکه بر
خلق ستم کش خوزستان می گذرد، روزهایی
استکه پامردی و مقاومت خلق دلیر
خوزستان، معادله های پیش ساخته
رژیم فاشیست عراق را بهم ریخته و
او را پشت دروازه های خرمشهر و
آبادان میخکوب ساخته است. جای
شکی نیست که این در مستحکم اتحاد
خلقهاست که در مقابل مخرب ترین و
پیشرفته ترین سلاحهای جنگی هم
چنان استوار و نفوذ ناپذیر بر جای
می ماند.

بقیه در صفحه ۲

«بمناسبت سالروز شهادت سرخ امام جواد (ع)»

امام جواد،

قربانی تحریم املت از سوی شاهنشاهی عباس

تاکنیک بدیع بنی عباس در جهت مسخ
و تخریب هر چه بیشتر حرکت امام رضا و انحراف
افکار توده ای، با شهادت آن راد مرد به
بن بست رسید و بنی عباس که میکوشید بسان
مسخ مکتب، تنها اثر باقی مانده از اسلام
محمد و نهضت ابراهیم یعنی "امامت" را
مسخ و تحریف سازند و بعبارت دیگر از یکسو
بقیه در صفحه ۵

حج، صحنه نمایشی از حرکت جهت دار

در صفحه ۶

انسان

پیرامون تعرض نظامی عراق به خاک ایران منتشر شد

در صفحه ۴

آفات
تشکیلات
۱۲۱

سیاست ایران در قبال خرمشهر
قبل از حرکت و پس از حرکت

در صفحه ۱۵

بقیه در صفحه ۱۸

جهان بینی
و انسان
۱۱۱

مقدمه:

بقیه در صفحه ۱۰

واژه جهان بینی که از نقطه نظر زمانی واژه نوپایی است
و ریشه هایش به بعد از رنسانس و تنویر فکری باز می گردد،
مدلول حرکت ژرف و عمیق انسان برای پاسخگویی به یک نیاز

در قسمت قبل در ادامه بررسی کلام قصار ۴۲۹ حضرت
علی پیرامون عدل و مفهوم و دامنه شمولیت آن به مسئله نظم
و میزان در حرکت انسان رسیدیم و در این رابطه ما مواجه با دو

خوزستان

دین بین فوی دیگری برای امپریالیسم!

این خلق محروم خوزستان با پاهای برهنه و دستهای پینه بسته اش استکه ظالمانه به تاوان دهی یک گناه بزرگ یعنی اسکان داشتن بر روی دریایی از نفت مشغول است و جز آن دستمایه ای برای فدیہ کردن ندارد! بله، اینک قلب حیات بخش و زندگی ساز وطن، سخت مجروح و خونین است، اما آیا دشمنان را یارای از کار انداختن این قلب پر صلابت و پر طیش خلقهای ایران هست؟! آیا خوزستان مجروح، خوزستان پر برکت را مرگی چنین ساده در انتظار است؟! آیا جهانخوارگان را تحمل نابودی طعمه بی نظیر و چشم نابوشیدنشان هست؟! آیا بر ۸۰ سال چپاول و غارت داشته های خدایی این قطعه غنی و ثروتمند، چشم امید فرو خواهند بست و از طرح توطئه دست خواهند شست؟! می بینیم که تا حال چنین نبوده است و پس از این نیز چنین نخواهد بود! نه خلق دلاور خوزستان در زیر آتشبارهای عراق از پای درخواهد آمد و نه امپریالیستها از خطه زرخیز خوزستان چشم خواهند پوشید، لذا اینک بر خلق خوزستان است که با بمیدان آمدن و حضور درجه اول در صحنه نبرد و همچنین بر هژمونی استکه با تکیه اساسی بر خلقهای ایران، خوزستان را گورستان امپریالیسم غدار آمریکا سازند. همان گونه که خلق رزمنده و بی تمام با نبرد پرشکوه توده ای خویش "دین بین فو" را گورستان امپریالیسم خوش خط و خال فرانسه ساخت. اما اگر این گونه نشود و در ادامه روال یک ماهه جنگ عراق با ایران، سلاحهای کلاسیک ارتش دو کشور در مقابل یکدیگر قرار گیرند و تکنیک ها و تجهیزات جنگی غربی و شرقی که به هیچیک از این دو کشور تعلق ندارد، به مقابله با یکدیگر بپردازند، چنین جنگی مطلوب پنتاگون و جنایتکار غرب و حتی ابر قدرت شرق می باشد، چرا که موجب بازار بسیار گرمی برای فروش کالاهای نظامیشان خواهد بود، و این نبرد به منزله "پنجره" ای خواهد بود برای ورود دوباره این بلاهت عظیم تاریخ یعنی آمریکا، که خلق قهرمان ایران با خون هزاران شهید از "درب" بیرونش رانده بود.

اوبر نابودی پالایشگاه عظیمی که بدست خویش در تکمیل ساخته های گرگ پیر استعمار بریتانیا بوجود آمده بود، قهقهه می زند و جوانه های امید در قلب کشیش بیشتر رشد می کند و راههای بازگشت را پیش روی خویش هموار می بیند و ایران و عراق را ملزم می یابد که برای باز سازی اقتصاد ورشکسته اش به صنعت و تکنیک اوروپا آورند و خوشامد گویان حضورش را بپذیرا شوند! ولی چگونه میتوان امید این خناس تاریخ را به یاس بدل ساخت و آنچنان ضربات کاری به پیکرش وارد ساخت که ضربه پذیریش در مقابل عصیان خلقها، آنقدر فزون شود که نابودیش را مسجل سازد؟!!

باید سراسر تاریخ، بویژه سالهای رشد و سیطره این غول عظیم را صحنه کنکاش خویش قرار داد. چه، این بلاهت عظیم، سراسر عرصه زمین را جولانگاه ترکنازی و جنایت خویش قرار داده است. آری باید صحنه های برخورد او را یافت و علت شکست هایش را دریافت، در این تفحص است که دو چهره از او نمودار میگردد. چهره پیروز، در تمامی صحنه هایی که ارتش کلاسیک او در مقابل ارتشهای کلاسیک کشورهای دیگر گرفته و برتری تکنیکی و تجهیزاتی نظامیش او را به پیروزی رسانده است و یا اینکه بوسیله همین تجهیزات و وابسته کردن اقتصاد کشور های جهان تحت سلطه حاکمیت خویش را بر آنان تثبیت نموده صحنه ای دیگر که مفتضاحانه شکست را گردن نهاده است و حداقل آرزویش را که صلح با شرافت بوده با خود بگور برده است! ما چنین صحنه ای را تنها در جبهه نبرد مبارزات خلقها که ارتش ها از توده تشکیل یافته اند می بینیم. آری، صحنه هایی گورستان امپریالیسم می شوند که توده ها ارتش باشد و نه فقط صاحب ارتش، آنچنانکه گارتتر نیز بر آن اعتراف دارد و در تعریف کوبا می گوید: کوبا کشوری نیست که دارای ارتش باشد، بلکه ارتشی است که دارای کشور است. " (افضل ماشهد بهالاعدا!) تاریخ مبارزات توده ها این حقیقت را به اثبات رسانده است، آنجا که توده ها تشکیل دهنده ارتشند، امپریالیسم قطعاً شکست خواهد خورد، لذا استکه امپریالیسم بشدت از ارتشهای توده ای و مبارزات خلقی هراسناک بوده و به هر وسیله ای متشبث میگردد تا از وقوع چنین جنگهایی مانعت بعمل آورد. اینست که امپریالیسم آمریکا هم وحشت زده از ادامه این جنگ فرسایشی که بناچار توده ها را به میدان خواهد کشاند و لزوماً جبهه را

گسترش داده و منافع حیاتی او را در منطقه به مخاطره جدی خواهد افکند، بخصوص که عراق نیز به اهداف سیاسی - نظامی خود نرسد و نتوانسته است در یک حمله برق آسا آنگونه که مایل بود و تصور میکرد، ایران را با شکست مواجه سازد. از این پس بیشتر خواهد کوشید که از ادامه جنگ بادی و مشخصه که دخول و ورود فعال و اساسی توده ها در جنگ و نیز توسعه و گسترش جبهه جنگ می باشد، جلوگیری نماید و این تنها در ظل تقویت ارتش و تکمیل تجهیزات آن و ارسال کمک های آمریکا میسر است، ولی اکنون ایران پذیرای چنین کمک هایی نیست و حاضر به مصالحه بر سر گروگان ها و دریافت این کمک ها نمی باشد و این امر برای امپریالیسم بسیار خطرناک است، چون نرسیدن قطعات یدکی و سلاحهای جدید برای تعمیر و جایگزینی سلاحهای تخریب

*** اشاره به سخنان ریچارد نیکسون رئیس جمهوری اسبق آمریکا که میگفت ما تنها با یک صلح شرافتمندانه برای آمریکا، نیروهایمان را از ویتنام بیرون خواهیم کشید، اما مقاومت و نبود خلق ویتنام او را در حالت فراری مفتضاحانه از کشورش بیرون راند.

و نابود شده، حرکت ارتش و پیشروی آنرا کند و حتی متوقف می‌کند و زمانیکه هژمونی از ارتش نومید شود، برای جلوگیری از شکست ناگزیر است که توده‌ها را به میدان کشاند و جنگ توده ای و همه گیری را بآغازد. چنین مسئله ای در رابطه با جنگ ایران و عراق کاملاً صادق است چرا که بموازات فرار ارتشیان از جبهه و نیز عقب نشینی‌ها و شکست‌های آن و بخصوص پیشروی ارتش عراق در خاک ایران، بناچار توده‌ها را بسوی جنگ فرا می‌خواند و با سردادن شعارهای توده‌ای سعی به کشاندن خلقها به جبهه دارد و چنانکه دیدیم وحشت بزرگ آمریکا از همین امر است. لذا برای مقابله با آن از یکسویا علم کردن دوباره مسئله گروگانها بخصوص در سفر رجایی به نیویورک و ایجاد تبلیغات شدید در اطراف چگونگی حل این مسئله، حتی از ایران در این جنگ بشیر - پیشتیانی کرده و حسن نیت خود را نشان داده است!! تا باب مذاکره را بگشاید و زمینه را برای ارسال اسلحه و لوازم یدکی به جبهه نبرد فراهم سازد.*

هم چنین برای عدم کاهش تکیه جبهه به ارتش، یونان تمایل خود را برای ارسال لوازم یدکی فانتومها به ایران ابراز داشته است!!* که در یک کاسه و همدست بودن یونان با آمریکا کمتر جای شکی وجود دارد، بخصوص پس از آنکه یونان با پذیرش ورود به شورای نظامی ناتو، هم پیمانی خویش را با غرب استحکام بیشتری بخشیده است. در رابطه ای دیگر نیز آمریکا عمده سر سپرده خویش ضیاء الحق را به میاجگیری و تقلا واداشته است تا این جنگ فرسایشی را که اگر بیش از این ادامه یابد، منافع حیاتی امپریالیسم در منطقه را و حتی حاکمیت غاصبانه ضیاء الحق را در شراره های ملتبه خویش خواهد سوزاند، خاتمه دهد و چنین امری (ادامه جنگ) امپریالیسم و سرسپردگان را تاب تحمل نیست.

اما خطر توده ای شدن جنگ علی رغم تمام این اقدامات روز بروز افزایش می یابد، چرا که بقول معروف "بالا تر از سیاهی که رنگی نیست"، تمامی تاسیسات اقتصادی کشور نابود شده است، شهرهای آبادان و خرمشهر دارند با خاک یکسان میگردند و منطقه خوزستان، در معرض جنگی نابود کننده قرار گرفته است. در این شرایط هژمونی برای بقای خودش هم که شده، جنگ را ادامه خواهد داد و اگر ارتش کارآیی از خود نشان ندهد، لاجرم تکیه بر توده ها کرده و آنان را بسیج خواهد نمود. اینجاست که جنگی توده ای و همه گیر در خواهد گرفت که نتیجه فرسایشی شدن جنگ و باز ماندن ارتش از جنگ بوده و همین مسئله است که خواب راحت از چشم امپریالیسم و سرسپردگان منطقه ایش

* - قبلاً "هم آمریکا به ایران پیشنهاد فروش لوازم یدکی و سلاحهای نظامی را داده بود که از جانب هژمونی با سکوت مواجه گردید.

* - اشاره به سخنان "بهشتی" پیرامون اینکه ایران برای گرفتن لوازم یدکی فانتومها با یونان وارد مذاکره شده است!

برپوده است و مرتجعانی که صریح و بی پروا از تجاوز عراق پشتیبانی میکردند اکنون کمی محتاط شده و با تعمقی بیشتر بدین مسئله مینگرند که نکند ایران را بدانجا بکشانند که با توده ای کردن جنگ تمامی منطقه را در هم نوردد.

حرف ما نیز درست همینجاست، میدانیم که انقلاب با جنگ صادر شدنی نیست، اما اکنون که ما را بناچار درین ورطه افکنده اند و می‌کوشند جنگ را برای انقلابمان فردایی مرگ آور و سکون زا قرار دهند، باید بکوشیم که با تکیه اساسی کردن بر نیروی لایزال خلق، این مرداب تحمیلی جنگ کلاسیک ارتشی را به رودخانه ای خروشان و پر قدرت مبدل سازیم تا تمامی اسارت ها و ربنه ها و وابستگی ها را در مقابل جریان تسوفنده خویش از بنیان برکند و بر سر امپریالیسم همانی را بیاوریم که از آن ترس بسیار دارد.

پس پرچم مبارزه توده ای را برافرازیم و در لوای آن و بر بستر آن حرکتی جهانی را بنفع محرومین و مستضعفین آغازگر باشیم، در این راه خطابمان به خلق خوزستان از یکطرف و هژمونی از طرف دیگر چنین است:

شما ای خلق محروم خوزستان! بخوبی آگاهید که خوزستان اولین منطقه ای بود که در معرض چپاول و غارتگری امپریالیسم غرب قرار گرفتست و دروازه های ورود استعمار به ایران گردید. چرا که اولین چاه نفت در این منطقه حفر شد و مثل سایر جاها این ماده سیاه رنگ یعنی طلا برای استعمار، بلا بر جان شما شد و بجای آنکه سلاح رهائیتان باشد، زنجیر اسارتتان گردید. اینست که ۸۰ سال است که بجرم داشتن ماده ای در سرزمینتان در معرض انواع و اقسام توطئه ها قرار گرفته اید، ۸۰ سال است که برای غارت راحت تر و بی سروصدا تر شما تحت غیر انسانی ترین و ریا کارانه ترین ستم ها قرار داشته اید و اینها همه تاوان است که بگناه صاحب ثروت بودندتان باید بپردازید.*

سالمهای دراز با شکمهای گرسنه و پاهای برهنه در کیرها و زاغه ها بر روی دریایی از ثروت مظلومانه در صورتهای گوناگون به بردگیتان کشانیدند. روزی شیخ خزعل مأمور اجرای نقشه های شوم گرگ پیر استعمارگر یعنی بریتانیا می شد و برای نیل به شعار خود مختاری کاذب و اسارت آورش، شما را به خدمت خویش در می آورد، روز دیگر استعمار با نامگذاری مکارانه شرکت نفت بنام شرکت بختیاربها و گاهی هم در لوای قدرت بخشیدن به خانهای بختیاری سعی داشت شما را در خدمت خویش قرار دهد و با تحمیق، شمارانگین انگشتی خویش سازد و بهر سویی که تمایل داشت، بگرداند.

اگر مقاومت میکردید، خانه هایتان را بر سرستان

* - در سال ۱۹۰۰ اولین چاه نفت توسط ویلیام نکس دارسی در خوزستان حفر گردید و به نفت رسید و تاکنون که سال ۱۹۸۰ است استخراج نفت همچنان از خوزستان ادامه دارد.

او را بسوی کسب حاکمیت سیاسی خواهد کشانید و شکست ارتش هم باز در او عقده هایی ایجاد می کند که زمینه ساز کودتا می شود و در هر دو حال، نتیجه یکی است.

تنها و تنها ارتش خلق است که در صورت پیروزی و یا شکست باز پیروز واقعی صحنه نبرد است، پس تنها راه نجات خوزستان و کشور از شکست و اسارت، تکیه بر توده های منطقه و مسلح کردن آنان می باشد، تا همانطوریکه امپریالیسم، خوزستان را قبرستان توده ها کرده است، خوزستان گورستان امپریالیسم گردد.

پس شما ای دلاوران خوزستان در لوای این شعار باید متحد گردید و توده های رزم آور را با آرایش جنگی مناسب برای یک نبرد توده ای در بستر جنگ عراق و ایران بسیج نموده و تمامی خلق ایران را بعنوان نیروهای ذخیره آمادگی رزمی دهید. تا با مبارزات خلقی خویش به امپریالیست ها و مرتجعین نشان دهید که خوزستان را "دین بین فوی" دیگری برای امپریالیسم آمریکا و سرسپردگان منطقه ایش خواهیم نمود.

تجربه تاریخ مبارزات خلقی و ایمان به حقانیت مبارزه ضد امپریالیستی پشتوانه تان خواهد بود و نیروی لایزال تان، تغذیه ارتش توده ای تان بوده و هدف والايتان، زنجیر اتحاد و پیوند ناگسستنی تان خواهد بود. بنابراین جسای آنست که جنگ ایران و عراق اگر تاکنون چنین نبوده، از این پس بر بستر توده ای شدن و شرکت همه جانبه و پیششارانه خلق ستم کش و پیوسته در اسارت خوزستان، جریان یابد و بدل به جنگی ضد امپریالیستی شود تا آنکه زبانها و ضررهای ناشی از این جنگ دیوانه وار کلاسیک بدل به نفع و ارزش برای خلقهای تحت ستم ایران گردد.

پس پیش بسوی مبارزات توده ای ضد امپریالیستی در تمامی منطقه و پیش بسوی ساختن "دین بین فوی" دیگری از خوزستان
والسلام"

سلسله تحلیلها و اعلامیه های زیر پیرامون تعرض نظامی عراق به خاک ایران منتشر شد.

۱- تعرض جدید عراق به ایران، و آبی که به آسیاب امپریالیسم - صهیونیسم می ریزد.

۲- ماهیت رژیم بعثی عراق، و دلایل درگیری آن با انقلاب ایران.

۳- جنگ ایران با عراق، پیش بسوی توده ای شدن!

۴- بازتابهای جنگ تحمیلی عراق با ایران

۵- ماهیت واقعی جنگ ایران و عراق، و بررسی موضع ابر قدرتها در قبال آن.

۶- سازمان آزادیبخش فلسطین و جنگ فرسایشی ایران و عراق.

۷- تضادهای درونی هیئت حاکمه و تاثیراتشان بر اوضاع جبهه جنگ.

۸- تنهایی انقلاب، یا تنهایی هژمونی!

۹- جنگ، عاملی در جهت برپایی اقتصادهای مستقل یا جیشی بلند بسوی وابستگی تمام عیار!

۱- بسیج توده ای ضد امپریالیستی یگانه راه مقابله با جنگ تحمیلی عراق.

۲- خلق رزمنده کرد! در تداوم مبارزه ضد امپریالیستی اسلحه ها بسوی رژیم مزدور عراق.

۳- تبدیل جنگ کلاسیک به جنگ توده ای و بستن تنگه هرز اصولی ترین راه ادامه جنگ برای مقابله با رژیم ضد خلقی عراق و ضربه زدن به منافع امپریالیسم در منطقه.

خراب میکرد و به آتش می کشید و از مکان و ماوای مورثی تان می راند و یا خیلی لطف می کرد و منت بر سر تان می نهاد، شما را در پالایشگاههای نفت در رابطه ای سراسر تبعیض بکار می گماشت و نیروی کار تان را با کمترین قیمت چون برده می خرید، و بعد هم که آمریکا آمد، او هم نه تنها دست کمی از شریک و هم کیسه خویش نداشت، بلکه خونخوار تر و مودی تر هم بود و چهره اش را با لعابهای دمکراسی و آزادیخواهی آرایش و رنگین کرده و باز روز از نو و روزی از نو! و کوشید که هر چه بیشتر شما را بخدمت منافع سرشار خویش درآورد و جنگالهای تیز خود را بدور گردنتان حلقه گرداند. بهر حال زیاده نگوئیم که ۸۰ سال است که شما بردگان بازار ظالمانه نفت هستید و ۸۰ سال است که داستان پینه بسته شما، اقیانوس عظیم نفتی که در زیر پایهای محرومان قرار دارد، غارت می شود و شما را از آن بهره ای ناچیز هم نیست.

آیا شما از خود پرسیده اید، چه شده است که شما ۸۰ سال، سخت طرف توجیه این جهانخواران غدار واقع شده اید، بطوریکه یک لحظه نگاه سیاهشان را از شما برگرفته اند؟! راستی این همه جلوه و جاذبه شما از چیست که چنین به تلاش و تکاپوی شبانه روزیشان انداخته و شما را در غل و زنجیر بردگی و بندگی در آورده است؟! و خود جوابگو باشید که راه رهایی از این همه توطئه چیست؟!

وسخنی با شما ای هژمونی انقلاب!

بخوبی بدین مسئله واقفید که از شروع حاکمیت تان تاکنون بیش از یکسال و نیم می گذرد، امپریالیسم که منافعش را در گرو اقیانوس نفت خوزستان می بیند، یک آن از تلاش و کوشش در راه بکف آوردن این منطقه زرخیز باز نایستاده است و در این راه پیوسته دست اندر کار توطئه بوده است. گاه در لوای علم کردن خلق عرب و گاه تحت عنوان تجزیه خوزستان و بالاخره توسط انواع و اقسام راههایی که خود صلاح می دیده اسعم از مستقیم و غیر مستقیم سعی در حفظ منافع خود دارد و بی گمان امکان دست برداشتن امپریالیسم از این توطئه ها و دسیسه ها نوعی خوش بیاوری ساده لوحانه بیش نیست. شما پاسخگو باشید که چگونه میتوان برای همیشه توطئه ها را نابود کرد و منطقه را از بروز هر آشوبی و تسلیم در برابر هر متعرضی برای همیشه مصونیت بخشید؟!

و سرانجام سخنی با هر دوی شما:

شما ای خلق رزمنده خوزستان و نیز شما ای هژمونی انقلاب، بدانید همانطور که تجربه مبارزات و نهضت های توده ای خلقهای تحت ستم نشان داده است، چشم داشتن به ارتش کلاسیک و به ارتش توده ای در جنگهای مقتضی را ندادن، همانا شکست مفتضحانه است. چه در صورت شکست و چه در صورت پیروزی! چرا که پیروزی برای یک ارتش وابسته به منزله قدرت یافتن اوست که همین قدرت خواه ناخواه با همیاری عوامل یگانه

امام جواد،

توسط مزوج کردن فلسفه یونان و ذهنیات ارسطویی با مکتب هیات بخش اسلام و حرکت اجتماعی و عینیات ناشی شده از آن مکتب و آن را از صورت سلاهی بر علیه خویش بصورت ابزار دست خود و وسیله تخدیر و تخمیر اندیشه توده ها درآوردند و از سوی دیگر با "سلطنت" و "وزارت" چهره تابناک "امامت" را مخدوش سازند، با شهادت امام رضا، دیگر بار در یافتند که تیرشان به سنگ اصابت کرده است و تازمانیکه امامت جایگاه خویش را هم چنان در چشم و دل توده های مردم حفظ نماید و با عدالت خواهی توده ها متصل باشد، دسیسه های آنان در باب مکتب و مردم خنثی گشته و سلاهیانشان برندگی خویش را از دست خواهد داد.

آنچنانکه در دوران امام باقر و امام صادق با چشمان حیرت زده خویش دیدند که چگونه مکتب آنها توانست در دوران حیات خویش با تجلی دادن آن در لوای دو اصل "عدل" و "امامت"، تمامی تلاشهای ضد خلقی و نقشه های شومشان را نقش بر آب سازد.

این بود که بنی عباس به محض فارغ شدن از غوغای قدرت و درگیری بر سر کسب مقام با بنی امیه، خود را رویاروی خصمی دیدند سازش ناپذیر و آن خصم چیزی جز "اسلام" یا دگاردوران محمد و علی نبود و آنان نیک دریافتند، زمانیکه مردم به چنین اسلامی مسلح باشند، سوار شدن برگرده آنان امکان پذیر نخواهد بود، لذا شروه ای خلاف شیوه امویان در پیش گرفتند و کوشیدند که بجای کوبیدن اسلام بستری در جهت فراهم آوردن حاکمیت خویش با چهره ای به ظاهر اسلامی و مسخ کردن دو اصل "عدل" و "امامت"، بگسترانند و این بود تنها طریق و شیوه زمینه حاکمیت آنان!

از دید آنها باید که از هر سلاهی اعم از خویشتاوندی با پیامبر و استفاده از ریشه های نسبیت با عموی او عباس در جهت تحمیق توده ها استفاده کرد و در این لوای عدل و امامت را از یکدیگر جدا نمود، زیرا تازمانیکه این دو (عدل و امامت) در کنار یکدیگر برای توده ها مطرح باشند، امکان هیچگونه مقابله ای وجود ندارد، لذا اولین تاکتیک بنی عباس برای جدایی این دو پارامتر مهم و حرکت زای توده های استفاده از قتل و غل و زنجیر و زندان برای کسانی بوده که خود را یگانه رهبر "ناس" میدانستند و امام موسی کاظم اولین هدف این انتخاب قرار گرفت.

از دید بنی عباس برای مقابله کردن با دو اصل فوق الذکر می بایست که امامت را "تحریم" کرد و عدل را "تحریف" و راه تحریم امامت چیزی جز نابودی امام نبود، چرا که امام در دل

و متن توده ها جای داشت و زندگی می کرد و لذا می بایست که او را از توده ها گرفت و گوشه های زندان و گنج سیاهچالها و خسوراندن سم و غل و زنجیر کردن و تازیانه و ... میتوانست این منظور را بخوبی برآورده سازد. اما دیری نگذشت که این تاکتیک و روش به بن بست رسید و اسلام علوی با رشد و تکامل خویش می رفت که تمامی شیوه ها و دسیسه های آنان را نقش بر آب سازد و لذا تغییر تاکتیک و شیوه برای نابودی اسلام در سر لوحه کار قرار گرفت. افکار طواغیت بسیج شد و آراء براین قرار گرفت که سلاح کند "تحریم امامت" را بدور افکنند و حربه برنده "تعریف" و مسخ را که پیش از این در باب "عدالت" آزموده بودند مورد تجربه قرار دهند و امام رضا اولین هدف و نشانه ای بود که در تیررس این سلاح واقع گردید و مورد آزمایش و شیوه و طریق جدید بنی عباس، این روبه صفات گریگ سیرت قرار گرفت.

بنی عباس برای نابود کردن امام رضا به او ولایتعهدی ماهون را پیشنهاد کردند و کوشیدند که چهره امام را با لفظ کریم سلطنت در اذهان توده های مردم مخدوش ساخته و او را فردی سازشکار و راضی به هرگونه مهادت نشان دهند، انتخاب چنین سلاهی در جهت تقابله کردن با اصل "امامت" حاکی از ذکاوت و تیزهوشی این خاندان ضد خلقی و آگاهی تمام عیارشان نسبت به روانشناسی توده ای است. اما غافل از آنکه امام رضا می خواهد با حرکت خویش دیگر بار اتصال و پیوندی میان "عدل" و "امامت" ایجاد کند و دیگر بانهضت ابراهیم را زنده سازد. بدین ترتیب این سلاح هم کارایی و برندگی خویش را از دست داد و اینبار بنی عباس کوشیدند که با شدتی فراوان توان قبل، سلاح "تحریم" را بدست گیرند و نقطه امامت را در چنین خفه سازند.

بنی عباس به محض فارغ شدن از غوغای قدرت و درگیری بر سر کسب مقام با بنی امیه، خود را رویاروی خصمی دیدند سازش ناپذیر و آن خصم چیزی جز "اسلام" یا دگاردوران محمد و علی نبود و آنان نیک دریافتند، زمانیکه مردم به چنین اسلامی مسلح باشند، سوار شدن برگرده آنان امکان پذیر نخواهد بود، لذا شیوه ای خلاف شیوه امویان در پیش گرفتند و کوشیدند که بجای کوبیدن اسلام بستری در جهت فراهم آوردن حاکمیت خویش با چهره ای به ظاهر اسلامی و مسخ کردن دو اصل "عدل" و "امامت"، بگسترانند.

و "امام جواد" در سنین جوانی پیش از آنکه برآستی حرکت خویش را تمام و کمال برآغازد به هدف گرفته شد و با مرگ سرخ خویش قامت راستین امامت را بلندتر و استوارتر ساخت.

"ما منا الامم مقتول او مسوم"

"والسلام"

حج

صحنه نمایشی از حرکت جهت دار انسان

حج نمودار یک تراژدی در شرایط کنونی:

صورت کنونی و واقعی حج همانطوریکه "هست" و نه همانطوریکه "باید باشد"، فرعی است از فروع نه گانه دین که تنها مشتی اعمال استهزاء آور و مسخره را تداعی می کند. پوستینی است وارونه شده و عاملی تخدیری در حرکت انسان و به تعبیر و کلام مسحور کننده امام علی:

"لیس الاسلام لیس الفرو و مقلوباً" و "یا لیس الحج لیس الفرو و مقلوباً".

بسه یک تعبیر عام این تنها حج نیست که صورتی وارونه یافته و چونان پوستینی وارونه چهره کربه و زشت خویش را به نمایش برای دیدار عالمیان گذاشته است. بلکه این اسلام است که از اساس و بن دگرگون گشته و رسالت خویش را در فلاح و رستگاری و خود آگاهی، حرکت آفرینی، ایجاد مسئولیت و رشد و تکامل و ضرورت انسان در یک جهت یعنی الله را فراموش کرده و از صورت وسیله ای برای بارور کردن کشت وجودی انسان (من حقیقی) و به ثمر رسانیدن آن و نهایتاً بهره ور کردن انسان که او را کشاورزی فلاح بی سازد بصورت هدفی برای تقدیس در آمده و راهی از "عرش" تا "فرش" پیموده است!

و حج تکرار مکرری است که هر سال در میان مسلمانان جهان که اکثریت قریب به اتفاقشان از دیار فقر و نا آگاهی و ذلت و عبوس در جنگال سلطه جویان قدرتمند آمده اند، "تکرار" می شود بی آنکه در سرنوشت و تقدیر آنان ذره ای دگرگونی ایجاد کند و قدری حرکت بیافریند.

و اما تشیع صفوی که نمونه آن رویه زشت و متفرعن پوستین است و درست ضد تشیع علوی یعنی رویه زیبا و پشیمین پوستین، چتر شوم خویش را بر سر "حج" هم افکنده و ویژگی مدافعت از طبقات پولدار و مالدار را بدان هم سرایت داده و بدان چهره ای سرمایه دارانه و بورژوا منشا نه خمرده است. بگونه ای که تنها کسانی میتوانند از نعمت لقب "حاجی" و "حاجه" برخوردار شوند و فخر طبقاتی خویش را بر سر زیرستان و ساکنان بریزند که "استطاعت مالی" فراوان داشته و آنقدر مالدار باشند که بتوانند تا هفت خانه از همسایگان خویش را از شمال و جنوب و غرب و شرق که اطراف خانه شان را تشکیل میدهد، سیر و بی نیاز سازند و اینهم تفسیر مسخ شده ایست که تشیع صفوی از کلمه "استطاعت" بهمل آورده و آن را تعبیری اقتصادی بخشیده است و حال آنکه علیرغم تمامی نارسائی های مکتبی - مذهبی که در میان سایر ملل اسلامی وجود دارد، چنین ویژگی طبقاتی من درآوردی موجود نبوده و تنها مختص ایرانیان است و آنهم

بهیمن شیوع تشیع صفوی! چنین است که در ایران لفظ "حاجی" با سرمایه دار و بورژوا مترادف گشته و مفهوم راستین و حقیقی اش که از "شدن" و "ضرورت" یک انسان در صحنه حرکت جهت دار از تلاش برای نابود ساختن من کاذب و جانشین ساختن من حقیقی حکایت می کند، قلب شده است.

حتی تشیع صفوی کار را در این جهت بجایی رسانیده و آش را آنقدر شور ساخته که بعینه ویژگی طبقاتی را در باب حج در قالب شجری درآورده و چنین تقدیم فقرا می کند:

اغنیاء مکه روند و فقرا پیش تو آیند

جان بقریان تو آقا که حج فقرایی
و بدین ترتیب حج را مخصوص اغنیاء و زیارت ضریح امام رضا را به فقرا اختصاص داده اند.

آری حج تکراری است مکرر که همه ساله توسط مسلمانان جهان که غالباً در جهل و ناخود آگاهی بسر می برند و در جوار حاکمیت شرکت های پند ملیتی و شرکت نفت "آرامکو" (۱) در عربستان بصورت یک تراژدی تکرار میشود، بی آنکه کوچکترین تأثیری در سرنوشت این خیل عظیم زاغداشته باشد. این است آن چیزی که ما بعنوان حج شاهد آن هستیم. اما حاجی که مکتب از آن سخن میگوید گویای حقایق ژرف و متعالی و زیباست و ارزشهایی که با قرار گرفتن در کنار حج سنتی امروزی، "کوهی" را در برابر "گاهی" نمود میدهند.

راستی چرا حج اینگونه صورتی شبهه آلود بخود گرفته و بدین صورت درآمدی است و حال آنکه نگرشی بر صورت اصل و مکتبی آن ما را دچار شگفتی میسازد و ابهت و عمق آن به تعجبمان وادار می کند؟

بگمان ما عمده ترین مسئله ای که موجب شده است تا حج بدین صورت کنونی چهره نماید، عدم شناخت نسبت به موضوع حج است، یعنی دست اندر کاران حمله به مکتب و مذهب اسلام در طمع ارضای رذائل متوالی بدین نتیجه رسیده اند که برای نابود ساختن یک موضوع یاپدیده یا هر چیز دیگر شاید بهتر آن باشد که بجای برخورد عدمی کردن برای نابودی آن موضوع یا پدیده، صورتی خلاف آن پیش بگیرند و کاری کنند که در عین حال هم پدیده را بصورت ظاهری حفظ کنند و از نتایج آن بهره مند شوند. این امر در مورد حج، نماز، اخلاقیات و سایر احکام و مسائل مذهب هر کدام بر مبنای فلسفه خاصی در جهت فلاح و رستگاری انسان تدوین گشته اند و تمامی آنها در جهت صورت و شدن انسان نقش وسیله ای را بازی می کنند. اما در اسلام دگم و تابویی تمام این ها هدف گشته و بیش از آنکه وسیله ای در جهت تکامل و شدن انسان باشند، خود صورت مقدس یافته و چهره ای هدف گونه بخود گرفتند.

حج نیز یکی از این مکتبی است که توسط ضد خلق و استبداد استبداد و اساسی خویش را از دست داده و اینک شمایی

بهر حال حج درس و صحنه انسان سازی در ابعاد مختلف اعم از انسانی و اجتماعی است، بطوریکه گاه در لباس "فرد" تجلی می‌کند و از "مقامات" تا "طواف" و گاه در لباس جمع و "اجتماع" از "سعی" تا "مشعر".

پس حج سیلان جهت دار انسان است و اساساً حج به معنی آهنگ و قصد و نیت است و شکی نیست که کسی قصد می‌کند نیت می‌نماید که می‌خواهد حرکت کند. اصلاً در حج سکون وجود ندارد آنچه هست حرکت است و وقوف و وقوف غیر از سکون است و قوف چیزی نیست جز تأمل برای ادامه حرکت، بدین ترتیب حتی خواب حاجی هم سکون نیست و وقوف است. هر کدام از صحنه‌های حج بنوعی حرکت را بیان می‌دارند، در طواف "عشق" بیانگر رابطه حرکت و خداست، در عرفات شناخت عنوان کننده رابطه انسان و اجتماع با حرکت است.

حج حرکتی است زائیده تلاش انسان و خلق شده از جانب او، تاریخ حج را بنگریم از ابراهیم خلیل و هاجر و اسماعیل نشأت می‌یابد، از ایثار و فداکاری ابراهیم گرفته تا هجرت هاجر و رهایی او بخاطر خدا و براساس ایمان به الله در کوهستان و هم چنین ساختن بیت الحرام توسط ابراهیم و عزم برای قربانی ساختن اسماعیل و اینهمه حرکت توسط "انسان" خلق شده و از جانب او نضج گرفته است. صورتی که این حرکت پیدا می‌کند اولاً باید نتیجه از "روابطی" باشد و ثانیاً "خود ایجاد کننده" رابطه‌ها باشد و اصولاً حرکت جهت دار انسان نمی‌تواند از کادر این دو خارج باشد. روابطی که می‌بایست حرکت از آن نشأت بگیرد عبارتند از: رابطه "طبیعت" با انسان، رابطه "جامعه" با انسان و رابطه "خود" با انسان و مراحلی که می‌بایست انسان ایجاد کننده آن باشد، رابطه انسان است با این سه، یعنی تلاش در جهت سازندگی طبیعت، جامعه و خود، بر مبنای آن روابطی که از سوی انسان کشف شده است و یا بعبارت دیگر تغییر بر مبنای تفسیر*.

حج دقیقاً گویای همین روابط است، بگونه‌ای که از یکطرف در صحنه حج شاهد روابط هستی با انسانیم و از طرف دیگر نظاره گر واکنش و بازتاب انسان در مقابل آنها. رابطه "خود" با انسان همان کویریات است، رابطه "اجتماع" با انسان، اجتماعات و بالاخره رابطه "طبیعت" با انسان فلسفیات که انسان در ظل تبیین و تفسیر این سه و در یک کلمه جهان یا هستی می‌کوشد که این روابط را کشف کند و سپس خود ایجاد رابطه نماید (اسلامیات) بنابراین حج دارای دو مرحله است مرحله اول آگاهی به روابط و مرحله دوم واکنش نسبت به روابط و قبل از همه چیز باید که این روابط را در ظل یک حرکت مد نظر قرار داد،

* توجه شود. زمانیکه از رابطه "جامعه با انسان" و یا "انسان با جامعه" سخن می‌گوئیم خود گویای رابطه تاریخ نیز هست چرا که تاریخ عبارتست از حرکت اجتماع. ضمناً برای درک بیشتر این روابط به مقاله "جهان بینی و انسان" رجوع شود.

هدف گونه بخود گرفته و مورد تقدیس توده های ناخود آگاه واقع شده است. برای اینکه حج را دوباره زنده کنیم و دیگر بار نقش اولیه و حقیقی‌اش را که همانا انسان سازی است بدو باز گردانیم، ناچاریم که از آغاز شروع کنیم و قبل از هر چیز "موضوع حج" را بشناسیم از این تراودی که سالیان متمادی است بر صحنه می‌آید بدون آنکه کوچکترین تغییری کرده باشد. فهمیدن موضوع حج و سپس تعریف کردن حج بر اساس آن موضوع است که به مثابه اولین قدم در راه زنده ساختن حج حقیقی و انداختن آن در ریل و مسیر راستین خویش است.

"انسان" موضوع حج:

راستی هیچ از خود پرسیده‌ایم که چرا اینقدر حج در مکتب اسلام ارزش آفرین است و مورد توصیه و سفارش و چرا کنند خانه و کاشانه و شهر و دیارش و در یک کلمه "هجرت" از سکون‌ها و رکودها و مرداب‌های بودن بسوی حرکت و خیر و کمال و تعالی و ارزش شدن یعنی به سرزمین کعبه اینهمه دارای اهمیت و قرب و ارزش است؟ و "مناسک" حج که گاه حتی انسان را دچار شک و تردید و ابهام می‌سازد او را بهت زده و متعجب می‌سازد برای چیست؟ و اساساً چه منظوری از تمامی این اعمال و رفتارها که همگی در یک اصل یعنی "رفتن" و "حرکت" مشترکند، در میان است؟

آیا حج هدفی است که باید به آن رسید و یا اینکه فلتی است بسوی یک جهت متعالی و مطلق برای تکامل و شدن و رشد و صیورت؟

تفکر و تأمل پیرامون مسائل حاد و حساسی که در حج وجود دارد و موجبات طرح شدن سئوالات بیشمار در این مورد می‌گردد، در همه احوال ما را به یک نقطه عطف و یک نکته بارز و مشخص حج می‌کشاند و آن چیزی نیست مگر انسان، زیرا اگر بخواهیم در یک نگرش کلی و عام ملات حج را دریابیم دو چیز در آن بعینه مشاهده می‌نمائیم، اول انسان، دوم حرکت و حج در یک عبارت کوتاه عبارتست از نمایش انسان در صحنه یک حرکت جهت دار و موضوع حرکت در این سفر انسان است. زیرا این نمایش عظیم و شگفتی آور نقش اول خود را به یک "انسان" سپرده است و حرکتی که در این نمایش وجود دارد زائیده تلاش و تکاپو و سعی انسان است و اساساً تمامی ارزش حج نیز در این است که انسان این حرکت را خلق کرده و به ثمر رسانده.

در باب فلاح و رستگاری انسان که موضوع حرکت حج است اساساً تمامی مکتب در دو صورت ضابطه و رابطه عمل می‌کند تا بدین ترتیب انسانهایی مومن، صادق، صالح، شهید، متقی، مطهر و... بسازد، حج یکی از این روابط است که انسان را در صحنه عمل می‌سازد و حرکت را با سرشت او عجین می‌کند و

کتاب انسان". یعنی تا حرکت انسان مطرح نباشد که عین حجت است از تزلزل و نوسان حرکت جهتدار انسان، امکان دارد که تشخیص این مراحل از یکدیگر میسر باشد. چرا که اساساً "انسان" موضوع حج است.

حج در این کتاب به معنی قدم در راه است.

اولین گام در راه آذنی یافتن به روابط، "کوبریات" است. برای اینکه درک این معنا آسان گردد باید که قبل از هر چیز نگاهی به مراحل مختلف حج و با مناسک حج افکند. بطور کلی دارای دو مرحله است، "حج اصغر" و "حج اکبر". حج اصغر از "میعات" شروع می شود و به "سعی" مختوم می گردد، یعنی انسان در میقات "محرم" می شود و پس از آن برای "طواف" به سوی کعبه می رود و سپس برای سعی به "صفا" و "مره" و اما حج اکبر از "عرفات" آغاز گشته به "مشر" رسید و بار می ریزد و قربانی در "منی" پایان می پذیرد.

نگرشی کوتاه بر حرکات انسان در حج اصغر بیانگر آنست که من با محرم شدن در "میقات" اولین قدم را در راه درک "خود" و کوبریات بر می دارد. انسان در اولین قدم در سفر حج حرکت را آغاز می کند و اساساً "نام میقات خود همین این حرکت" است، چرا که کلمه میقات از ریشه وقت، اسم زمانی است که بر مکان نیز طلاق می شود مگر نه این است که زمان عین حرکت است. پس میقات که اینک نام مکان می رود گرفته، بصورت زمان و حرکت درآمده است. در این مرحله، انسان مهاجر که از شهر و دیار خویش هجرت کرده، آماده آن می شود که هر آنچیزی را که بیان گرو واگو کننده "من" دروغین و کاذب اوست از خویش ببرد و به جامه یک رنگی یعنی احرام ملبس شود، جامه ای براستی بسان جامه دیگران در این سفر شگفتی آور است!

میقات زمان و مکان شروع حرکت حج جایی است که شخص با مهار کردن "من دروغین خویش در صدد زنده ساختن "من حقیقی اش" بر می آید و بیش از پیش خویش را درک می کند، از اینروست که باید کلیه نشانهایی که از این "من کاذب" وجود دارند از بین برود و نابود شود، لباسهای رنگارنگ که غالباً بیانگر تیپ، موقعیت اجتماعی، تشخیص و... است از بدن بریزد و آنچه را که موجب بیدار شدن "من واقعی اش" می باشد بر خود احرام کند. زینت نکردن، مونزمن، آفتاب از سر برنگرفتن، آرایش نکردن، سوگند نخوردن، به آینده نگرستن، ازدواج نکردن، جانوران و گیاهان را مورد ابداء و آزار قرار ندادن، بدن خویش را آزار نرساندن، ناخن نگرفتن، دندان نکشیدن، مستقر نماندن، دیگران را از حرف خود نرنجاندن و... هر آنچه که موجب بیداری این من کاذب می شود و هر چیزی که آن را بیاد می آورد.

به هنگام از ریشه نیک به معنی پرسش، پاراسی، بادت، قربانی کردن، پاک کردن جامه و براه نیک رفتن.

و بدین ترتیب است که حج آغاز می شود و انسان باید و انداختن ناخالصی های وجودش و تمامی چیزهایی که او را بدین ناخالصی ها پیوند میدهد، رفته رفته "خود حقیقی" اش را باز می یابد و احساس می کند که قادر است رابطه اش را با "خود" کشف کند و کشف این رابطه تنها و تنها در ظل مهار کردن منیت کاذب انسانی میسر است، منیتی که "خود" راستین و حقیقی انسان را در زیر پوشش خویش محو و مستتر ساخته است!

و سپس او یک رنگ با دیگران و بیرنگ از تعلقات زندگی در مقابل پروردگار خویش به نیایش می ایستد و مگر نه آنست که نماز و نیایش انسان در مقابل یگانه کردگار هستی حرکتی است برای "درک خود" تا بدینوسیله خدا را دریابد!

... و اشد هم علی انفسهم است بر بکم قالوا یا ای شهادنا

با محرم شدن انسان در میقات و زدایش پلیدی ها و پستی های کاذب از چهره نفس، حج اصغر آغاز می گردد و این انسان از حشم گریخته، از قدرت گریخته، از خود کاذب و دروغین خود فرار کرده و از خود بینی، خود پرستی، شهوت خشم و کلیه ابعاد حیوانی وجود خویش دور شده به طرف ابعاد انسانی می آید، یعنی "عشق" تلاش، شناخت، شعور و سرانجام آرمان و ایده آل!

اولین بعد انسانی که پس از میقات نمود می یابد "عشق" است، عشقی در طواف، با هفت دور گردش پیرامون بیت الله، ساخته دست ابراهیم و سفر منی "هاجر" این کنیز سیاه پوست، اما یگانه انسانی که اجازه یافته است تا در خانه خدا مسکن گزیند.

و اما در طواف گذشته از کوبریات به فلسفیات نیز دست می یابیم، از میقات تا اول سعی، رابطه ای که احساس می کنیم، پیوند انسان با طبیعت در نمودار عشق است، یعنی آن پیوند اساسی که انسان از میقات تا کعبه با طبیعت دارد، در کعبه به اوج خودش می رسد و انسان با هفت دور طواف و چرخش با طبیعت اتصال می یابد و خدا را احساس می کند.

و انسان در طواف برگردد کعبه با هفت بار چرخیدن در با دیگر پدیده های هستی بینهایت در سیلان و گردش و حرکت جوشن و خروش در می آید* و چون تمام هستی بر سر الله شناور می شود "سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض".

لذا آنچه که در حج نمود عینی دارد و اساس حرکت را تشکیل می دهد کوبریات است، چرا که موضوع حج انسان است و حرکات حج قدمی و گامی بسوی هر چه بیشتر متعالی تر شدن او تسبیحی که مکتب و بالطبع حج از انسان دارد بر می آید، "بینهایت طلبی" اوست، یعنی انسان در میقات این نهاد بار وجودی اش را شکل می بخشد و محدود می کند اما نه شکل بخشیدن بسان عسرها چرا که آنان می گویند این نهاد را خرد و نابود

هفت عددی است بیانگر بینهایت!

یعنی فلسفیات در باب انسان ریشه "عشق" و "شناخت" دارد و بطور کلی داستان آدم و آموختن اسماء (علم آدم الاسماء) که عبارتست از دارا شدن یک بستر آگاهیهای لایتنهای در باب جهان خود بیانگر رابطه انسان با جهان است که عشق می آفریند، و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة... که زوجه آدم خواست و خوا بیانگر "عشق" و از سویی رابطه انسان با جهان بر مبنای شناخت و آگاهی به اسماء استوار است بنابراین در رابطه با فلسفیات دو بعد شناخت و عشق کاملاً نمودار است و ما این دورادرج نیک درمی یابیم عشق در طواف و شناخت در عرفات^۱

"ان فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لآیات لا ولی الا للاب - الذین یذکرون الله قیاما" و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السوات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا " سبحانک فقنا عذاب النار:

در خلقت آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز آیات و نشانه هایی است برای صاحبان خرد. آنانکه ایستاده و نشسته و بر پهلوهاشان خدا را یاد می کنند و در خلقت آسمانها و زمین تفکر نموده (و می گویند) پروردگارا اینها را عبت نیا فریدی، منزهی تو، پس ما را از عذاب آتش محفوظ بدار.

(۱۹۰ و ۱۹۱ آل عمران)

در این آیه که تبیین هستی را از جانب انسان نشان میدهد، دو مسئله فوق بخوبی مشخص است یکی عشق است که در بیان - الذین یذکرون الله قیاما" و قعودا" و علی جنوبهم - بخوبی مشخص است و دیگری شناخت که توسط صاحبان "لب" و بر مبنای تفکر و تدبیر در نظام هستی شکل می گیرد درباره شناخت و رابطه آن با فلسفیات آیات دیگری نیز موجود است از آن جمله است آیه ۱۶۴ سوره بقره:

"ان فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار والفلک التي تحری فی البحر بما ینفع الناس و ما اترل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الريح والسحاب المسخر بین السماء والارض لآیات لقوم یعقلون:

در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز و گشتی هایی که در دریا به نفع مردم حرکت می کنند و آبی که خداوند از آسمان فرو می فرستد و زمین مرده را بدان زنده می سازد پس از موات شدنش و انواع چنیدگان را در آن منتشر می کند و وزیدن بادهای و ابرهایی که در میان آسمان و زمین درخند متند، همگی نشانه هایی هستند برای مردم عاقل". بررسی آیه فوق نشان میدهد که رابطه میان ناس و هستی و کشف روابط موجود در آن بر عقل و شناخت استوار است و نفع ناس در تدبیر و تفکر و تعمق در هستی است. و اما از قیاس دو آیه فوق چنین بر می آید که اتصال هستی با انسان بر مبنای عشق استوار است و حال آنکه اتصال هستی با اجتماع (ناس) بر مبنای شناخت می باشد این مسئله در حج بخوبی نمودار است در مرحله طواف که انسان با نهایت عشق

سازند و حال آنکه در حج این نهاد محدود میشود و در ظل شکل یافتن بینهایت طلبی است که حرکت حج شروع میشود و اساساً اگر این شکل پذیری در لوای محرم شدن حاج صورت نپذیرد، امکان آغاز شدن دو صحنه نمایش موجود نیست، صحنه، بی حرکت، بی شکل یا هیچ و بوج است و از اینروست که سراسر حج به کویریات و خود یابی انسان بستگی دارد و بطور کلی این حرف عمده اسلام تطبیقی است که باید هم درک رابطه با جهان و هم درک رابطه با اجتماع در ظل درک خود و اصلت بخشیدن به انسان صورت بگیرد و به میزانی که ما بتوانیم در میقات کویریات، درک خود و اصلت انسان را درک کنیم قادر خواهیم شد که روابط جهانی و اجتماعی را بفهمیم، چرا که اجتماع مجموعه ای از انسانها و جهان ظرف انسانهاست و به همان اندازه ای که انسان طرح شود جهان و اجتماع هم قابلیت طرح شدن خواهند داشت.

از میقات تا طواف موضوع حج کامل میشود، یعنی هم "رونده" و هم "راه" و هم "رفتن" معین می گردد، رونده انسانی است که من دروغین خویش را به دور افکنده و بدون تعلق خاطر راه کعبه و طواف و عشق و خدا را در پیش می گیرد و سپس عازم رفتن میشود و "جهت" می یابد.

فلسفیات در حج:

دومین مسئله ای که در حج کاملاً نمودار و آشکار است، رابطه جهان با انسان و درک این رابطه توسط انسان است که صورت فلسفیات بخود می گیرد، یعنی از همان آغازی که انسان وارد این صحنه تأثیر میشود رابطه اش با هستی طرح می گردد، که این مسئله بیش از هر چیز در لوای زمان نمود می یابد، چه همانگونه که در آغاز گفته شد، میقات اسم زمانی است که نام مکان بخود گرفته و پس از آن در طواف با گردش هفت باره انسان بدور کعبه اتصال وی با هستی طرح می گردد و بسان دیگر پدیده ها بسوی الله ضرورت می یابد و شناور می شود.*

رابطه انسان با هستی در میقات در لوای زمان مشخص می شود و در عرفات و مشعر، منی در لوای مکان یعنی شناخت و شعور و ایده آل، با وقوف در یک مکان، با هستی اتصال می یابند.

در میقات انسان و هستی بر اساس عشق رابطه شان با خدا مشخص می شود، هر دو بگرد یک مرکزیت یا یک خورشید، یک نور و در یک کلمه الله می چرخند و می چرخند و می چرخند و اتصال خویش را در لوای عشق بیان میدارند. ما برای آنکه بتوانیم رابطه فلسفیات را با انسان مشخص کنیم، باید آن را در دو بعد مد نظر قرار دهیم، یکی بعد "عشق" و دیگری بعد "شناخت"

* - اسطوره ای هست که می گوید در موسم حج علاوه بر انسان بسر بالای خانه کعبه "بابیت الحرام" ملائکه نیز بر گود "بیت المامور" می چرخند، این اسطوره اتصال حسرتی انسان را در طواف با هستی نشان میدهد.

جهان بینی و انسان

(۱)

اساسی خویش قرار می گیرد و آن چیزی نیست جز درک رابطه "خود" با "هستی"، نیازی که پیوسته در حرکت انسان مطرح بوده و او را به تلاش و تکاپو برای دستیابی به روابط موجود و امید داشته است. بدین ترتیب گرچه واژه مذکور در تاریخ بشریت نوظهور است. لکن این امر دلیل بر این نیست که نیازمندی انسان هم در این رابطه صورتی جدید و بدیع دارد و یا عبارت دیگر انسان تا زگیها به این نیاز رسیده و بی برده است. چرا که نگاهی گذرا به حرکت "فلسفه"، "علم"، "عرفان" و "مذهب" نشان می دهد که انسان همواره بر اساس حس تکاملجویی خویش سعی داشته است که روابط موجود میان خودش با خودش، خودش با جهان و خودش را با جامعه درک و تبیین کند.

هنگامیکه از رابطه میان جهان بینی و انسان سخن می گوئیم دو موضوع کاملاً متفاوت و جدا از یکدیگر که تحت شرایطی با یکدیگر پیوند خورده اند مد نظرمان قرار می گیرد یکی "جهان بینی" و دیگری "انسان".

بواسطه پیوند این دو موضوع یک سلسله حقایق برای ما آشکار میشوند که عبارتند از: **اولاً** "میان جهان بینی و انسان رابطه تنگاتنگ برقرار است و بهمان میزانی که جهان بینی و طرز تلقی انسان از جهان بر روی حرکت او موثر است، انسان نیز بر روی جهان بینی تاثیر متقابل دارد. ثانیاً "تا زمانی که جهان بینی" یک انسان مشخص نشود. پی بردن به "خود بینی" که عبارتست از رابطه میان "انسان و جهان بینی" غیر ممکن است و ثالثاً "جهان بینی از آن انسان است و تنها اوست که بواسطه مسلح بودن به ابزار شناخت می تواند روابط حاکم بر هستی را درک کرده و جهان را به تبیین گذد".*

* - در این میان گرچه پاره ای فیلسوفان و مفسرین قرآن معتقدند که دیگر موجودات عالم حتی جامدات از قبیل سنگ و چوب هم دارای جهان بینی هستند، اما به گمان ما این مسئله قدری دور از ذهن بنظر می رسد و تبیین جهان به آنگونه ای که منظور نظر ماست تنها و تنها در حیطه عمل انسان قرار می گیرد و دیگر موجودات را به حریم آن راهی نیست، زیرا فقط انسان است که در گام در حرکت "جبری - اختیاری" خویش دارای اراده و خود آگاهی بوده و جهان بینی نیز تنها در رابطه با موجودی مفہوم می یابد که اراده، شناخت، خود آگاهی و مسئولیت داشته باشد.

رابعاً "جهان بینی زیربنای تمام حرکت انسان قرار می گیرد و تمامی اعمال و رفتار او از همین قضیه ناشی می گردد و تنها مشخصه ای است که میتوان بر مبنای آن انسان منحط را از انسان متعالی باز شناخت. خامساً "جهان بینی معیار تکامل و ضرورت خواهی انسان است و به میزانی که دارای رشد و کمال بیشتری باشد به همان اندازه انسان را متعالی خواهد ساخت.

بر مبنای این صورتها و پارامترهاست که رابطه جهان بینی و انسان اهمیتی خاص می یابد اما ممکن است که جهان بینی را در صورت کلاسیک (بدون ارتباط با انسان) آن انگاشتن این سؤال را پدید آورد که آیا میشود انسان را جدای از جهان بینی او و جهان بینی را جدای از انسان مورد توجه و نگرش قرار داد؟ قدر مسلم با توجه به مسائلی که در فوق عنوان گردید، پاسخ بدین سؤال منفی است و در یک بستر اصولی امکان آن نیست که جهان بینی را جدای از انسان مد نظر قرار داد و یا اینکه حرکت انسان را خارج از کادر جهان بینی او نگریست. چه جهان بینی فسی حد ذاته دارای ارزش و اعتباری نیست و پیوند آن با انسان است که می تواند ارزش آفرین باشد. برای آنکه قضیه بیشتر روشن شود میتوان سئوالی طرح نمود و با پاسخگویی بدان سؤال به کنه مطلب دست یافت. مضمون سؤال بدین ترتیب است که اساساً "عمده ترین مسئله ای که در باب حرکت انسان دارای ارزش است چیست و کدامست؟ اگر این سؤال را ما از مکتب انبیاء و هادیان و مصلحین تاریخ بنمائیم، همگی به ما جواب خواهند داد که موضوع مورد اهمیت و ارزش، "هدایت" انسانهاست که مدلول تکامل و رشد و ضرورت انسان قرار می گیرد. تمامی انبیاء و مصلحین تاریخ انسانیت در این اصل مشترک بوده اند که انسان باید تکامل کند و هدایت شود، اما چگونه میتوان انسانها را هدایت کرد آنها را بسوی راه کمال و خیر رهنمون گردید؟ برای انجام این عمل اختلاف نظرها و راههای مختلفی وجود دارد گوناگونی مکاتب و داعیه آنان برای رساندن بشریت به سر حد صلاح و خیر همگی از این مسئله ناشی میشود. هم عرفا خواسته اند که انسان را هدایت کنند، هم فیلسوفان، هم علماء و هم انبیاء و صالحین. لکن ما نظاره گر آن بوده ایم؟ تنها تعدادی انگشت شمار در میان این خیل مدعیان قادر شده اند که یک دگرگونی اصولی و حقیقی و دلخواه در جوامع بشری ایجاد نمایند و بالعکس غالب حرکت های نامبرده جز در جهت مسخ افکار و اندیشه های توده ها بکار نرفته اند و تلاش آنها مخدر و مسکنی بوده که نه تنها آنان را هدایت نکرده بلکه بیش از پیش در دره مرداب و ضلالت و سکون غلطانیده است!

علت این پیچاپیچ ها و فرازو نشیب ها به موضوع اصلی که همان جهان بینی است بازگشت می نماید. گروهی سعی کرده اند که راه هدایت را فرو رفتن در ذهنیات فلسفی نشان دهند، گروهی دیگر در غرق شدن در تجربیات و آزمایشگاه و طبیعت و برخی در فرو رفتن در "خود" و عزلت نشینی اختیار کردن. اما حرکت انبیاء از اساس با ایشان مخالف دارد، آنها

نمونه انسانی که بطور مداوم فعالیت شبانه روزی خویش را به تلاش در جهت یکف آوردن پول و اندوختن و شمردن منحصر کرده است (الذی جمع مالا" و عده) در یک نوع نیاز انحطاطی غرق میشود و بالعکس نیاز به احساس درک جهان از آن نوع نیازهای متعالی است که از قدیم الایام بشر را به خویش جلب کرده است و به میزانی این نیاز صورتی بسیط تر و همه جانبه تر داشته باشد، حاکی از میزان رشد و تکامل انسان است.

درک رابطه خویش با جهان و یا "درون" با "برون" یکی از نیازهای وجودی انسان بوده و در کشاکش میان این احساس و درک است که جهان بینی فرد شکل می گیرد، یعنی انسان می کوشد که با احساس جهان سکوی بسازد و از این نردبان تکامل به قله های رفیع سعادت صعود کند. گرچه در این رابطه گاه "دانستن جهان" (جهان شناسی) با "احساس جهان" (جهان بینی) دخول پیدا کرده و امتزاج یافته است، اما باید اذعان داشت که انسان پیش از دانستن جهان به احساس جهان پرداخته است.

انسانها در مسیر حرکت هزاران ساله خویش هر کدام بسته به میزان دقت، روابط درونی، شناخت، طرز تفکر و شیوه نگرش خویش سعی بر آن داشته اند که بگونه ای این نیاز حیاتی و مبرم را مرتفع سازند و این علامت سؤال بزرگی را که همواره در ذهن خود ترسیم دیده اند، پاسخگو باشند. از اینرو گاهی در مسیر فلسفه گام برداشته اند بطوریکه زمانی سراز "مثل" افلاطونی برون آورده و زمانی سراز دره ذهنیات برکلی و ایده آلیسم هگل و ... تا بدینوسیله هستی را به زیر عینک تحلیل برند و به پاسخ پرسشهای خویش دست یابند.

عده ای دیگر از "خود" شروع کرده اند و با توجه داشتن بدان، بدون در نظر گرفتن رابطه اش با جامعه و جهان و بطوری مکانیکی توسط "عرفان" و "رهب" و "عزالت نشینی" و "توبک" روابط اجتماعی خویش کردن" به تفکر در هستی نشسته اند و بدین طریق به ارضاء این نیاز بزرگ وجودی خویش پرداخته اند. ولی کسار بهمین جا خاتمه نیافته است. انسانهای دیگر روابط برون و محیط و ماتریال را موضوع تدبیر خویش قرار داده و از این طریق راهی دیار کشف رابطه ها شده اند و در دره علم گرایی به تفحص و تجسس مشغول گشته اند.

وبالاخره آخرین نوع حرکت پیرامون تبیین جهان، تلاش مذهب است که سعی می کند بر مبنای درک "خود" در یک رابطه ارگانیک با جهان و جامعه به کشف روابط بپردازد.

اینک می بینیم که این رابطه ها چیستند که درک و کشف آنها منجر به تکوین جهان بینی می شود. در یک نگرش عام و کلی این رابطه ها عبارتند از: ۱- رابطه "خود" با انسان ۲- رابطه "اجتماع" با انسان ۳- رابطه "جهان" با انسان ۴- رابطه انسان با "خود"، "جهان" و "اجتماع".

آنچنانکه قرآن عنوان می سازد و در آغاز حرکت انسان دچار جبرهایی بود که این جبرها او را در یک موضع انفعالی قرار داده و ملزمش می ساختند که در ظل رابطه های موجود (اعم از خودی،

معتقد بوده اند که برای هدایت انسانها، قبل از هر چیز باید که "شرک" را از پیش آنان زدود و در جهان بینی آنها دگرگونی ایجاد کرد. از اینرو سکه آنان یگانه راه هدایت انسانها را در این شعار و این اصل اساسی دانسته اند که "قولوا لا اله الا الله تفلحوا".

حرکت و نهضت ابراهیم، موسی، عیسی، محمد و تمامی پیامبران اولی العزم بر این شعار استوار بوده بت شکنی های ابراهیم ناشی از اعتقاد به این اصل است و حرکت تسلسلی ادامه دهندگان را هشی نیز از موسی گرفته تا مصلحین زمان ما، همگی در همین مسیر است. این شکستن سنگ و چوبی بنام بت نیست که در درون توده های بخواب فرو رفته و مستضعف حرکت و خروش ایجاد می کند، بلکه این دگرگونی در جهان بینی است که علت العلل تمامی حرکت ها واقع می شود. لذا از نظر انبیاء بزرگترین معیار که در رابطه با یک انسان مطرح است، جهان است و جهت حرکت او را نشان میدهد.

اصالت مبارزات پیامبران اولی العزم که عمدتاً در مخاصمات آنان با شرک نهفته است نیز ریشه در جهان بینی دارد و کشف موتور حرکت تاریخ را از سوی آنان نشان میدهد، چرا که دگرگونی در جهان بینی انسانها، دگرگونی در جامعه و سرانجام دگرگونی در تاریخ ایجاد می کند. از اینرو سکه جهان بینی دارای ارزش و اهمیت ویژه ایست.

۱- مفهوم جهان بینی

از جهان بینی تعاریف متعددی بعمل آمده است، هرکس بر مبنای دیدی که نسبت به روابط درونی و روابط برونی دارد، جهان را بنوعی تعبیر و تبیین می کند. برخی جهان بینی را یک امر "درون ذاتی" و برخی دیگر آن را یک "امر برون ذاتی" پنداشته اند. در یک دیدگاه کلی به طرفداران دسته اول، یا کسانی که جهان بینی را زائیده Subjective یا امر "درون ذاتی" میدانند "ایده آلیسم" و به طرفداران دسته دوم یا آنانیکه جهان بینی را زائیده و محصول Objective یا امر "برون ذاتی" می انگارند، "ماتریالیسم" اطلاق می گردد. لذا برای درک و تبیین جهان دو پایه و رکن اساسی وجود دارد که عبارتست از: ۱- انسان ۲- محیط و دو دیدگاه فوق نیز یکی اصالت را به درون انسان و دیگری اصالت را برای محیط قائل است. اما برآستی برای تبیین جهان باید به کدامین یک از دو موضوع فوق اصالت بخشید، "انسان" یا "محیط"؟

رابطه امر برونی و درونی یا عبارت دیگر انسان و محیط روشن نخواهد شد مگر اینکه به چگونگی تکوین جهان بینی در رابطه با انسان پرداخته شود. و یا به این موضوع که اصولاً تکوین جهان بینی چگونه صورت پذیرفته است؟ آیا جهان بینی دفعتاً حاصل آمده یا اینکه در جریان یک پیرویه شکل گرفته است؟ و از همه مهم تر اینکه اساساً جهان بینی یعنی چه؟ حرکت متعالی و یا انحطاطی انسان غالباً با در نظر گرفتن نوع و میزان نیازمندیهای او مشخص و معین میشود. برای

۲- جهان بینی حاصل یک پروسه از مراحل حرکت انسان:

اساساً " حیات انسان یا حرکتش گره خورده است، حیات او در گرو حرکتش است و بالعکس حرکت انسان در رابطه با حیاتش شکل می‌پذیرد، اما حرکت بشر مرحله‌ای را طی کرده تا به صورت انسانی خویش رسیده است. *

یکی از ویژگی‌های مهم و اساسی حرکت انسان، نجات از حصار غریزه یا بعد غریزه‌ای وجود او بود، چرا که انسان قبل از ورود به زمینه رشدی جنت، در کادر و حصار حرکت غریزی، جبری، قراردادش و غرایز انسان پارامترهایی بودند که به حرکت او شکل داده و جهت می‌بخشیدند و حیات انسان در گرو این شکل‌پذیری بود.

قرآن در داستان آدم خروج انسان را از حصار غریزه طی یک پروسه و پس از دارا شدن بستر آگاهی‌های لایتنهای عنوان می‌کند. انسان در آغاز به بستر آگاهی‌ها که صورت بالقوه وجود او را تشکیل میدادند، مسلح گردید و سپس از کادر غریزه خارج شد. اینک برای بررسی چگونگی خروج انسان از کادر غریزه در طی یک پروسه، آیات ۲۱ تا ۳۴ سوره بقره را مورد تحلیل و مذاقه قرار می‌دهیم:

"و علم ادم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبیونی با اسماء هؤلاء ان کنتم صادقین - قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم - قال یا ادم انزلهم با اسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبذرون و ما کنتم تنکتمون.

و تمامی نامها را به آدم آموخت، سپس آنها را بر ملائکه عرضه نمود و به آنها گفت: اگر راست می‌گوئید مرا از اسماء ایشان با خبر سازید - گفتند: منزهی تو، ما را بجز آنچه خود به ما آموخته‌ای علمی نیست - گفت: ای آدم ایشان را نسبت به اسماء شان آگاه ساز. پس همینکه آنها را نسبت به اسماء شان آگاه ساخت، گفت: آیا نگفتم که من اسرار آسمانها و زمین را میدانم. و میدانم آنچه را که آشکار و آنچه را که نهان می‌دارید؟"

با بررسی آیات فوق به این نتیجه می‌رسیم که انسان بواسطه اینکه تکامل یافته‌ترین موجودات بوده است، مورد نظر خداوند برای آموختن اسماء و خلیفگی وی در زمین واقع می‌گردد. * و سپس خداوند تمامی اسماء را به او می‌آموزد (و علم ادم الاسماء کلها). بنابراین آگاهی انسان به کل اسماء است که حرکت او را از حصار و مرحله غریزی خارج ساخته و وارد حصار و مرحله جدیدی به نام فطرت می‌سازد.

در یک نگرش کلی اسماء عبارتند از بستر آگاهی و علم که

* - در اینجا منظور از کلمه "انسان"، یک واژه کلی است که شامل هر سه مرحله حرکت او میشود. هم مرحله غریزی، هم مرحله فطری و هم مرحله انسانی یا بخود آگاهی رسیدن انسان در ظل حرکت "جبری - اختیاری".

* پاورقی در صفحه بعد

اجتماعی و جهانی) به حرکت ادامه دهد و هیچگاه نتواند خارج از آنها عمل کرده و یا اینکه خود ایجاد کننده رابطه‌ای باشد. چرا که انسان در زمینه رشدی جنت اسیر جبرهای خویشتن، جامعه و طبیعت بود و گرچه در این مرحله از حرکتش دارای یک پیری استعدادهای بالقوه بود اما این استعدادها هنوز نمی‌توانستند انسان را از کادر روابط جبری موجود آزاد ساخته و او را فعال سازند و هنوز حالت پوشیدگی خود را حفظ کرده بودند. و اساساً "جنت" لفظ و واژه‌ای است که دلالت بر "پوشیدگی" و "تنهایی" دارد، چرا که این واژه از "جن اللیل" به معنای تاریک و پوشیده شده شب و "جن الجنین" به معنای بچه پوشیده شده در رحم مادر و منشعب شده و هم چنین به باغی پر از درخت که زمینش هویدا نباشد و از انبوه درختان پوشیده گشته باشد، گفته می‌شود.

بنابراین در جنت کلیه استعدادهای آدمی پوشیده بود و او الزام داشت که در کادر روابط جبری موجود حرکت کند. او همیشه میان خود و طبیعت رابطه‌ای جبری احساس میکرد و خود را مفلوک طبیعت می‌دید و بواسطه عدم دستیابی به ابزار تولید گاه جان خویش را در تلاش برای کسب غذا از صید ماهی در دریا گرفته تا شکار حیوانات در جنگل از دست میداد از اینرو احساس می‌کرد که برای ستیز با این مواقع ناچار است جمعی حرکت کند و در ظل حرکت اجتماع با ناملایمات طبیعت بستیزد و برای فرو نشاندن گرسنگی و تشنگی و اطفای آتش ترس خود اجتماع زیست (جبر اجتماع) باشد. و از تمامی اینها گذشته در جبر خویشتن نیز قراردادش و علت این را که هنوز دچار جبرهای طبیعت و اجتماع بود، باید در این یافت که نتوانسته بود بر جبر خویشتن فائق آید.

بدین ترتیب انسان در مقابل تمامی این قید و بندها حالتی انفعالی داشت و روابطی را بر خویشتن حاکم میدید و استعدادهای بالقوه وجودش محلی برای به فعلیت درآمدن نمی‌یافتند و او ناچار بود که در جنت اسکان گزیند و به حرکت جبری خویش ادامه دهد.

"و قلنا یا ادم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغداً حیث و شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونان الظالمین - و به آدم گفتیم که با همسرت در بهشت ساکن شوید و از هر چیز آن می‌خواهید بخورید (ولی) نزدیک این درخت نشوید که از ستمگران خواهید شد -" (آیه ۳۵ سوره بقره)

لذا انسان به امر خداوند در مکان پوشیده کننده‌ها واقع گردید و ناگزیر بود که حرکت جبری خویش را در ظل جبر طبیعت، جبر اجتماع و از همه مهمتر جبر خویشتن ادامه دهد و بنابر امر خداوند به آن درختی که برای او سرنوشت ساز بود، نزدیک نگردد. ولیک انسان نتوانست که این زندگی جبری را تاب آورد و "دیالکتیک" بستری گردید تا او از این سرنوشت محتوم و همیشگی که برایش رقم زده شده بود، رهایی یابد و به درک روابط حاکم بر هستی اعم از طبیعت و خویشتن و جامعه در سایه یک پروسه (جهان بینی) نایل آید.

بر مبنای همین چگونگی ها بوده است که انسان می توانست حصارها و جبرهایی را که بر حرکت او فرمانروایی داشته اند بشکند. بنابراین انسان به موازات خروج از کادر غریزه در ظل یک پیرویه و نه دفعتاً " به عوامل و روابطی جهت انجام حرکتی نیازمند بود که این روابط همان چگونگی ها بودند.

در باب چگونگی کسب آگاهیها (چگونگی ها) بعد از خروج انسان از حصار غریزه و آموختن اسماء در یک صورت کلی و هم جانبی که بستر و زمینه بالقوه آگاهیهای انسان را در صورتی بی نهایت که موجبات دخول او را به زمینه رشدی جنت فراهم آورد، به تفصیل سخن رانندیم، اینک بفعلیت درآمدن آگاهیهایی را که بصورت استعدادهای بالقوه در وجود انسان بودند و موجبات خروج انسان را از جنت فراهم ساختند مورد تحلیل قرار میدهیم.

الف- فعلیت استعدادهای بالقوه، بستر خروج انسان از جنت

چگونگی هایی که انسان کسب کرد و توسط آنها از جنت خارج گردید، براساس یک مکانیزم ویژه بفعلیت درآمدن که این مکانیزم ویژه همان دیالکتیک وجودی انسان یا "ثنویت" خدا و شیطان در وجود انسان است. لذا است که بفعلیت درآمدن صورت بالقوه فطریات انسانی، در گرو مکانیزم دیالکتیکی انسان است و انسان جنتی بعنوان یک دینامیسم بر مبنای فطرت، ز مانع میتواند، صورت آگاهی طلبی و شناخت فطری خویش را به فعلیت در آورد که به یک مکانیزم ویژه وجودی که همان دیالکتیک "الله - شیطان" است مسلح گردد و حرکت این دینامیسم (انسان) بر مبنای این مکانیزم (دیالکتیک الله - شیطان) است که می تواند "جنت را مبدل به ارض ساخته و در سایه این تغییر و تبدیلات صاحب نهادهای انسانی گردد و انسان شود و جبرهای چهار گانه (طبیعت، خویش، اجتماع و تاریخ) را بشکند.

دیالکتیک "شیطان - خدا" بستری گردید که انسان را از موضع انفعالی به یک موضع فعالی رهنمون شد و او را در مقابل یک دعوت قرار داد که بسوی حرکتی نامتناهی فرایش بی خواندنی ای انسان تویک موجودی نیستی که جدای از جهان باشی و مقهور جبرهای آن قرار بگیری، از خودت واکنش نشان بده، با جامعه بستیز و جبرهای آن را بشکن. با طبیعت بستیز و بر جبرهای آن فائق آی و برای این همه با خویش بستیز و بر جبر خویش پیروز شو تا بتوانی این حصارهایی را که بدورت کشیده شده اند، در هم شکنی و آزاد و رها شوی.

و انسان در این دو راهی امر شیطان را پذیرفت و با این کار جبر حاکم بوجود "خویش" را شکست و از میوه ممنوع بخورد "فازلهم الشیطان عنها فاخرجهما مما كانا فیهِ و قلنا اهبطا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین - بی

* - برای روشن شدن هر چه بیشتر مطلب به کتاب مائت فیه فی الاسلامی، دفتر دوم، "ریشه های اولیه تکوین شناخت و کیفیت تکامل آن"، مراجعه شود.

بواسطه قرار گرفتن کلمه "کلیها" در کنار آن، شکلی لایتنمایی و بی نهایت داشته و بصورت بالقوه در نهاد انسان ایجاد می شود که این بستر همان "فطرت" است. عبارت دیگر انسان بواسطه آموختن و آگاهی یافتن به اسماء است که از کادر حرکت غریزی سابق خارج شده و به مرحله نوینی پای می نهد که "فطرت" نام یافته است. بنابراین اسماء چیزی نیست که انسان دفعتاً آموخته و به کلیه آنها آگاهی یافته باشد، بلکه بیان آگاهی یافتن انسان به "تمامی اسماء در زبان" سمبولیک قرآن، همانا ایجاد شدن بستر جدیدی به نام "فطرت" است که زمینه بالقوه کسب آگاهی ها را تا بی نهایت داراست. لذا مقاومت حرکت انسان در مرحله و حصار غریزه با مرحله فطری، وجود بستر آگاهیهایی بالقوه یا استعدادهای درک بالقوه نامتناهی است که در اولی وجود نداشته ولی در دومی موجود است. اما اشتراک هر دو حرکت چه در صورت غریزی اولیه و چه در شکل فطری ثانویه، جبری بودن آنهاست. پس فطرت مکانیزم پیچیده ای است که زمینه پذیرش آگاهیهایی تمام عیاری را برای انسان در بر دارد.

اما انسان پس از آموختن اسماء یا دارا گردیدن فطرت، وارد زمینه رشدی جنت می گردد. نکته ای که در اینجا از اهمیت اساسی برخوردار است اینکه جنت و ارض تنها نسبت به انسان است که مفهوم می یابد و در رابطه با سایر پدیده ها مطرح نمی گردد و یا عبارت دیگر این ویژگی های حرکت انسان است که به "مکان" مفهوم می بخشد و الا در هیچیک از مراحل حرکتی انسان مکان تفاوتی نمی کند بل نوع حرکت انسان و پارامترهایی که بر آن حاکم هستند به مکان مفهوم و معنی مشخص می بخشد. لذا اهمیت موضوع بر روی روابط حاکم بر حرکت انسان دور می زند.

با توجه به خروج انسان از کادر و حصار غریزه و ورود به مرحله فطرت ممکن است این سؤال عنوان گردد که حرکت انسان و کساد فطرت که می بایست بر مبنای پارامترهای جبری صورت بگیرد، چگونه بوده است؟ و یا عبارت دیگر حرکت نجات یافته انسان از حصار غریزی پیشین باید در چه حصاری شکل یابد و چه طیفی بر حرکت او حاکم گردد؟ از اینجاست که "چگونگی ها" و یا کسب آگاهی ها مطرح می گردند یعنی انسان بواسطه حیات و حرکت خویش، احتیاج به کسب آگاهیها و چگونگی ها داشته تا که در سایه آنها به حرکت خویش شکل و جهت بخشد و عمدتاً

* * - اشاره به آیه ۳۵ سوره بقره: و انذال ربکم للعلل انی جاعل فی الارض خلیفه قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمده و نقدرس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون - هنگامیکه پروردگار تو بفرشتگان فرمود: من در زمین جانشینی قرار میدهم، گفتند آیا کسی را قرار میدهی که در آن فساد و خونریزی کند؟ در حالیکه ما تو را حمد می گوئیم و تسبیح می کنیم و برای تو تقدیس می نمائیم، فرمود من چیزی میدانم که شما نمی دانید.

رشد طلبی و آگاهی به رابطه های حاکم بر هستی، جهان، جامعه و خویش. آن را پذیرفت چرا که او نیازمند به درک این رابطه ها بود و به این ترتیب جهان بینی انسان شکل گرفت.

ب- جهان بینی محصول کشف "رابطه ها" در بستر "چگونگی ها" نجات انسان از حصار جبرهایی که بر او حاکم بودند. در ابتدا "صورت نمی گرفت بلکه در ظل یک پروسه انجام می شد، اما نخستین مسئله ای که برای انسان پس از نجات از جبرها مطرح بود، "چگونه حرکت کردن"، است و نیاز و احتیاج مبرم انسانها به چگونه حرکت کردن بود که آنها را وادار به اتخاذ پارامترهای متفاوت در بسترهای مختلف "مکانی- زمانی" می نمود تا بدینوسیله چگونگی حرکت خویش را توجیه کنند، یعنی به مراتبی که انسان دست به اتخاذ چگونگی ها جهت انجام حرکت خویش می زد، می توانست حرکت کند و عبارت بهتر استمرار حرکت و حیات انسان در گرو اتخاذ چگونگی ها بود. به این ترتیب که انسان پس از آزاد شدن از روابط جبری، خود را رویاروی هستی اعم از طبیعت و جامعه و خویشتر خود می دید، او احساس نیاز می کرد، سرمای موجود در طبیعت، نیاز او را به مکانی گرم بر ملا می ساخت لذا انسان از خود سؤال می کرد که "چگونه از سرما نجات یابم و این نیاز خویش را برآورده سازم؟" این "چگونگی" او را به تفکر در روابط موجود در طبیعت و امید داشت. مثلاً "پرند ها را می دید که بهنگام فصل سرما دسته دسته کوچ می کنند و به مکانهای دیگری مهاجرت می نمایند.

لذا او پس از طرح سؤال اول، سؤال دوم خویش را طرح می نمود به این ترتیب که "چطوری" پرند ها از سرما نجات می یابند؟ و این امر او را به اصل هجرت نزدیک می ساخت و انسان این رابطه را کشف می کرد.

هم چنین او نیازهای دیگری هم داشت، برای مقابله با آفات طبیعت درک کرده بود که باید روابط اجتماعی خویش را بسط و توسعه دهد و به این گونه رابطه میان خویش و اجتماع را نیز درک می نمود.

اما حرکت انسانها و نیازمند پایشان متفاوت است و همین امر موجب میشود که آنان به چگونگی های متفاوتی هم پی ببرند و از آنجائیکه روابط درونی انسانها نیز با یکدیگر تو فیذ دارد، درک می کنیم که جهان بینی انسانها با یکدیگر متفاوت است، چرا که جهان بینی دو پایه دارد، یکی درون و دیگری برون. درون خویشتر انسانی است و برون طبیعت و جامعه لذا تنوع و تعدد و تکثر حرکت و جهان بینی انسان، ریشه در تعدد چگونگی ها دارد و از اینروست که میان قومیت ها، طایفه ها با قبیله ها، ایل ها، و دیدگاهها و اندیشه های انسانی تفاوت می یابیم. زیرا این تفاوتها ریشه در اتخاذ پارامترهایی دارد که با توجه به نیاز وجودی انسان صورت می گرفته است و به این ترتیب ریشه و منشأ این تفاوتها کاملاً آشکار می شود و باخی از روابط درونی و برون متفاوتی است که انسانهای مختلف با آن ها سروکار داشته اند.

بقیه در صفحه ۲۴

شیطان آنها را بلغزش انداخت (و از آن خوردند) و آنها را از آنچه بودند بیرون کرد و گفتیم همگی فرود آئید که بعضی دشمن بعضی دیگر خواهید بود و جایگاه و بهره شما تا مدتی در زمین خواهد بود.

(آیه ۳۶ سوره بقره)

با شکست جبر خویشتر، انسان در مسیر تازه ای قرار گرفت و کم کم پروسه های را آغاز کرد که در آن رفته رفته حالت "انفعالی قبلی اش را از دست میداد و نسبت به روابط موجود بر خوردی "فعالی" میکرد و نیاز رشد طلبی و تکاملجویی وجودش او را بر آن میداشت که این روابط را احساس و درک کند، رابطه خودش را با خودش، با جهان و با جامعه بفهمد و هستی را درک نموده و تبیین کند. اینجاست که می بینیم "جهان بینی" گرچه واژه ای نو یا و نوظهور است ولی ریشه ای بس عمیق و ژرف دارد و به آغاز حرکت انسان باز می گردد، زیرا که مدلول حرکت انسان برای درک رابطه ها و آگاهی نسبت به آنها واقع میشود.

انسان نیازمند به آگاهی، احساس و فهم رابطه ها بود، او در میان رابطه ها خلق شده و در آغوش آنها می زیست.

"ثنا خلقنا الانسان من نطفه امشاج نبثله فجعلناه سمیعا بصیرا - همانا انسان را از قطره آبی بهم آمیخته که می آزمودیمش آفریدیم و سپس او را شنوایی بینا گردانیدیم." (آیه ۲ سوره الدھر)

یعنی منشأ خلقت انسان رابطه های بهم آمیخته است، زیرا که آیه فوق بعثت وجود کلمه "نبثله" صورتی اومانستی دارد و حکایت از رابطه ها می کند. یعنی انسان زائیده رابطه هاست. او باید پس از رهایی از چنگال این رابطه ها (شکست جبرها) خود رابطه ایجاد کند و جانشین خدا قرار بگیرد.

"واذ قال ربك للملائكة - انی جاعل فی الارض خلیفه - قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقس لك قال انی اعلم ما لا تعلمون" - (آیه ۳۰ - سوره بقره)

انسانی که یکه و تنها از میان موجودات امانت و رسالت خداوند را پذیرفت و این بار گران را بر دوش کشید، باری که کوه ها را از برداشتنش هراس داشتند. "امانات" خداوند عین همین "رابطه" هاست، رابطه هایی که انسان باید ایجاد کند و در ایجاد کردنشان مسئول است.

"ثنا عرضنا الامانه - علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا - ما آن امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، از تحمل آن امتناع کردند و ترسیدند و انسان آن را حمل کرد، چون انسان سستگر و نادان بود." (آیه ۷۲ سوره احزاب)

آری خداوند امانات را بر دیگر موجودات هستی عرضه کرد و یک یک موجودات را بدان سنجید و مورد قیاس قرار داد، لکن هیچکدام از آنها استعداد پذیرفتنشان را نداشتند. مگر انسان در رابطه با نهاد "بینهایت طلبی" و ویژگی تکامل جویی،

سیاست خارجی ایران

در قبال عربستان،

قبل از جنگ و پس از جنگ

۱- سیاست امپریالیسم در منطقه:

پس از سقوط ژاندارم، سوگلی امپریالیسم و خارج شدن ایران از حلقه کشورهای دست نشانده آمریکا، امپریالیسم پیوسته در صدد بر کردن جای خالی او بوده است، که گرچه بر ناشدنی است، اما با اجرای تاکتیکهای جدید امپریالیستی توانسته است این خلاء را بنحویست "مطلوبی" پر سازد. امپریالیسم آمریکا در ظل دوتضادی که در منطقه دارد، نیروهای خویش را آرایش نظامی کرده و دست به شکل پیمانهای نظامی و تجهیز وابستگان خویش می زند. نخستین تضادش با بر قدرت شرق یعنی شوروی است، که در این رابطه میکوشد دریائیش را در آبهای اقیانوس هند و خلیج فارس در یک وضعیت برتر و یا حداقل متعادل با شوروی قرار دهد و نیز ارسال ای-واکس ها به عربستان سعودی نیز در این رابطه بیشتر قابل توجه است.

تضاد عمده و آشتی ناپذیر دیگر او با خلقهای تحت ستم منطقه است، که پیمانهای نظامی و قراردادهای دوجانبه دفاعی - نظامی و تسلیح روز افزون حکومتهای وابسته و مهمتر از همه ایجاد ژاندارم در مناطق حساس برای حراست و پاسداری از منافع امپریالیسم میباشد.

خط سنتی که سه کشور ایران، ترکیه و پاکستان را به یکدیگر متصل مینمود و تکمیل کننده کمربند نظامی دور اتحاد شوروی بوده، گرچه پس از انقلاب ایران حضور چندان موثر و فعالی در منطقه نداشت و تنها میتواند در مواقع اضطراری وسیله خوبی برای توجیه دخالتهای آمریکا باشد، لیکن با انقلاب ایران سبکبار از هم گسیخت هر چند که دلایلی دیگر نیز برای از هم پاشیدن آن وجود داشت، منجمله آنکه چون ایجاد این پیمان از انگیزه ای قوی چون ناتو برخوردار نبود، برای ترکیه چندان جالب توجه نبود و پاکستان هم چندان رغبتی به ماندن در پیمان مذکور را نداشته و به محض خارج شدن ایران از پیمان او هم عضویت خویش را پس گرفت، لذا پیمان عملاً از هم پاشید. با توجه به موقعیت بسیار حساس استراتژیکی منطقه و ذخائر عظیم نفت و گاز و بعلاوه مجاورت این منطقه با اتحاد جماهیر شوروی، امپریالیسم نمیتوانست به همین سادگی از منطقه چشم پوشد. لذا به چاره جوئی افتاد و سعی کرد که جای خالی ایران را با چند کشور دیگر پر سازد، که پس از تحقیقات و محاسبات فراوان قرعه فال به نام سه ویرانم منطقه، پاکستان، عربستان و مصر اصابت نمود.

اگر سه کشور فوق الذکر را بر روی نقشه ای تحت مطالعه قرار دهیم، رابطه این سه با یکدیگر مثلثی را خواهد ساخت که هر یک از آنها در یکی از رئوس این مثلث جای خواهند گرفت و چنین مثلثی جانشین بسیار مناسبی برای پیمان لغو شده سنو میباشد و هر یک از کشورهای راس این مثلث اهمیت ویژه ای برای آمریکا دارا هستند.

پاکستان از نقطه نظر ژاندارمیت برای آمریکا، آینده درخشانی در پیش دارد و آمریکا سعی میکند از این کشور دیوار آهنی بین هند و افغانستان بسازد و دستیابی شوروی را به آرزوی تاریخی خویش یعنی آبهای گرم خلیج فارس و اقیانوس هند غیر ممکن سازد.

اگر آمریکا پاکستان را از دست بدهد، منطقه نیز از نفوذش خارج شده است، چرا که اکنون در افغانستان حکومتی وابسته به شوروی بر سر کار است، که شوروی را یک قدم به آبهای گرم نزدیک ساخته است. هند نیز گرچه در جرگه کشورهای غیر متعهد قرار دارد، اما رابطه دوستانه و خوبی از دیر باز با شوروی داشته است که اختلافاتش با چین، این رابطه را صحت بیشتری میبخشد. لذا پاکستان در این میان سکوی اساسی امپریالیسم در حفظ منافعش در اقیانوس هند بشمار میرود و بنابراین آمریکا طرفی با کمکهای نظامی و اقتصادی به پاکستان و حمایت همه جانبه از حکومت کودتایی و ضد خلقی این کشور، او را بصورت دیواری پولادین در مقابل هند و افغانستان درآورده و از طرفی با تقویت هژمونی پاکستان در کنفرانس سران کشورهای اسلامی و تقویت این کنفرانس با توجه به زمینه عینی و ماهیت اجتماعی پاکستان، نفوذ شوروی را در این کشور سد میسازد و حتی آمریکا پاکستان شرقی سابق و یا بنگلادش کنونی را هم بعنوان پایگاه پشت جبهه خویش از نظر دور نداشته و با روی کار آوردن حکومت کودتایی ضیاء الرحمن بجای حکومت مردمی مجیب الرحمن.

نهضت استقلال طلب بنگلادش، این کشور را در زمره متحدان با بر جای خود درآورده است. کشور مصر نیز که پر جمعیت ترین کشور عرب میباشد و در گذشته پر قدرت ترین کشور خط مقدم جبهه نبرد با اسرائیل بود، اکنون یکی از مهمترین سرسپردگان آمریکا در منطقه است و کاندیدای منحصربه فرد ژاندارمی آمریکا در افریقا است، لذا یکی از رئوس این مثلث بشمار میرود و سه بین کنفرانس "کمپ دیوید" دست در دست برادرش اسرائیل و سگ پاسان منافع آمریکا گشته و روز بروز از اعراب فاصله

چگونه برخورد نموده و جهت کوبیدن و ایزوله نمودن این مثلث چه کاری انجام داده است؟

۲- ایران و کشورهای منطقه خلیج، پیش از شروع جنگ:

یکی از جمله مسائل حادی که پس از انقلاب در رابطه با سیاست خارجی رژیم همواره مطرح بوده، عدم برخورد اصولی و صحیح با کشورهای منطقه است که در باب این موضوع تحلیل های متفاوت و مختلفی ارائه داده ایم و انگیزه رژیم را از اینگونه برخوردهای نادرست و غیر انقلابی و عدم برخورداری او را از یک جهت خلقی و منسجم در سیاست خارجی، بیان نموده ایم. آنچنانکه پیش از این گفته ایم، سیاست خارجی، اساسی ترین سبتر بارور کننده انقلاب و صدور آن به خارج از مرزهای کشور است* و شکی نیست که صدور انقلاب باید که تنها و تنها بر اساس منافع خلقها و مصلحت انقلاب در کادر تضاد "خلق - امپریالیسم" صورت پذیرد. با تنظیم یک سیاست خارجی اصولی و انقلابی، روابط خارجی انقلاب میتواند با کشورهای هم جوار اعم از مسلمان و غیر مسلمان و دیگر کشورهای منطقه و نیز سایر کشورهای جهان و بویژه با دو ابر قدرت شرق و غرب برقرار گردد و اگر انقلاب در محدوده کشور باقی بماند و دریچه هایی برای صدور آن به خارج از کشور گشاده نگردد، در مرداب سکون و رکود رو به نابودی خواهد نهاد.

در کشور ما پس از انقلاب، سیاست خارجی هژمونی داری صورتی کاملاً "انحرافی و ناصحیح بوده و روندی متزلزل و متذبذب را طی نموده است. این سیاست که بر اساس شعار نه غربی، نه شرقی در رابطه با ابر قدرتها پی ریزی شده است عملاً با کشورهای بظاهر اسلامی منطقه خارج از تضاد "خلق - امپریالیسم" و بر ارکان اسلام دگماتیسم که جز پارامترهای خشک خویش هیچ منطقی را پذیرا نیست، همزیستی مسالمت آمیز پیشه کرد و خارج از حوزه یک عملکرد انقلابی، بجای آنکه به خلقهای منطقه تکیه کند دست دوستی با مرتجعین منطقه داد.

تحلیل هژمونی از انجام چنین حرکتی این بود که به منظور مقابله با ابر قدرتهای شرق و غرب و بر اساس شعار نه غربی و نه شرقی باید کشورهای اسلامی منطقه را حول و حوش "خط سومی" بسیج نمود. سبیل چنین حرکتی را بخوبی میتوان در شرکت جستن ایران در کنفرانس اسلامی ۱۱ که برای مدتی تمامی توجه و تکیه رژیم را بخود جلب کرده بود، مشاهده نمود.

بنابراین واضح است که تکوین سیاست بر بستری اصولی و پیرایه با در نظر داشتن تضاد "خلق - امپریالیسم" برای ایفای بسی بی مفهوم است و از همینرو خلقها بطور کامل از نظرگاهشان دورند، بخصوص که رژیم تا قبل از جنگ ایران و عراق و بر اساس

بیشتری میگردد و به آمریکا نزدیکتر میگردد!

اما در بین این سه کشور، عربستان به دلیل وسعت زیاد، منافعی در منطقه، منابع زیر زمینی و ثروت بی کرانش، از اهمیت ویژه ای برخوردار است و تکیه گاه اساسی آمریکا بشمار میرود. رژیم بظاهر اسلامی ولی ضد خلقی عربستان با دلارهای نفتی خویش، با گزاف ترین قیمتها، پیشرفته ترین و مدرنترین و پیچیده ترین سلاحهای موجود در دنیا را از آمریکا برای پاسداری از منافع امپریالیسم آمریکا در مقابل خلق و ابر قدرت شرق دریافت میدارد.

اعتماد آمریکا به عربستان تا بدانجاست که فروش جنگنده اف - ۱۶ از سوی آمریکا به عربستان، اعتراضات فراوان اسرائیل را به بار آورده که البته آمریکا هم بدان وقتی نهاد. و می بینیم که با شروع جنگ عراق و ایران، ۴ فروند از رادارهای جاسوسی ای - ۷۰ اکس خود را با خدمه اش به عربستان ارسال داشت، که کوچکترین فعل و انفعالات و نقل و انتقالات نظامی را زیر نظر تیزبین خویش قرار دهد و اتخاذ موضع را برای آمریکا بسیار آسان گرداند. در عربستان در قلب بیابان ها و صحراهای خشک شهرهای نظامی ۸۵ میلیارد دلاری توسط آمریکا و با سلاح ها و تجهیزات آمریکائی ساخته شده است که تقریباً در دنیا بی نظیرند. بالاخره میتوان نتیجه گرفت که عربستان مناسب ترین کشور بعد از آمریکا نقش ژاندارمیت اصلی در منطقه برای آمریکا میباشد و سرپرستی و استحکام رژیم عربستان آنقدر عمیق است که آمریکا را حداقل برای چند سال آینده از ثبات خویش مطمئن سازد*.

اما مماس بر این مثلث ژاندارمی، خطی که از پیوند بندر بربر، نقاط استراتژیک ترکیه، مسیر و جزیره دیه گوار سیاه را قیاساً هند حاصل میشود، بمنزله پشتوانه این مثلث جانشین سنتو، توسط آمریکا و متحدانش تجهیز میگردد. اسرائیل هم که پای ثابت و همیشگی ضد خلق در قلب خاور میانه بشمار میرود، نقش پاسدار این مثلث و خط مماس بر آن را عهده دار میباشد. اما کشورهای مزدوری چون اردن، امارات متحده عرب، بحرین، عمان، قطر، کویت و یمن شمالی بدلیل کمی وسعت و جمعیت و پائین بودن قابلیت نظامیشان، پایگاههای اصلی و اساسی آمریکا بشمار نمی روند و در حاشیه مثلث مزبور مطرحند و هرگز نمیتوان آنها را به مثابه قطب های پر اهمیت ژاندارم محسوب داشت. حال که فعل و انفعالات منطقه پس از سقوط استبداد در ایران در رابطه با امپریالیسم آمریکا روشن گردید و معلوم گشت که عربستان سعودی بیشترین اهمیت و ارزش را برای امپریالیسم آمریکا در منطقه داراست، باید دید که هژمونی ایران با این جریانات

* - این چنین ثبات و پاسداری در مصر و پاکستان وجود ندارد و در پاکستان اعتراضات خلق در اشکال گوناگون و به صورت های مختلف مشهود است و اندک توجه به شرایط اقتصادی - اجتماعی مصر نیز انفجار آلود بودن جو این کشور را می رساند.

* - برای توضیح بیشتر به مقاله "سیاست خارجی ایران در جهت پریشانی دوستان و گامیابی دشمنان" ضمیمه آرمان مستضعفین شماره ۴۵ مراجعه کنید.

اختصاص داده است که در مقام مقایسه با عربستان اهمیت چندانی ندارند و در حاشیه مثلث سنتوگونه کنونی مطرح میباشند. در حالیکه از هنگام پیروزی انقلاب تاکنون در مقابل خالد، شاه عربستان سکوت کرده و گهگاه از پشتیبانی وی نیز خودداری نورزیده است.

او در ظل سیاست همزیستی مسالمت آمیز و تکیه اساسی بر کنفرانس سران اسلامی است که چهره درخشان و نورانی و مقدس خالد و شاهزاده های جنایتکارش را در هر گونه حمله سیاسی - تبلیغاتی - مکتبی مصون نگه داشته و در کنار آن حرکت انقلابیون مسلمان عربستان را حرکتی صهیونیستی قلمداد کرده است.

آنچنانکه میدانیم چندی پیش آرامش ننگین و مرگبار ۱۲۰۰ ساله عربستان برای دومین بار در طول تاریخ، این بعثت گاه پیامبر، با غرش تانکها و صفر گلوله های ضد خلق برای لحظاتی بس کوتاه درهم شکسته شد. که نخستین بار، آن رسول پاک، نبأ عظیمش را از قلب صحراهای تفتیده عربستان آغازید. و چاک شکشمشیر مجاهدان صدر اسلام، سکوت اعصار و قرون را با فریادی به بلندی تاریخ و به استواری حقیقت درهم شکست. اما بار تاریکی و تباهی و وقاحت جاهلی در شکلی اسلامیزه بر شبه جزیره حاکم گشت. اما دیگر بار در سال گذشته نبأ دیگری قلب شبه جزیره را تکان داد و برای لحظاتی رگ و خون و عصیان و شهادت را در حفره های تباہ و آلوده اش به جریان انداخت. و دوباره از طیش ایستاد. اینبار دستان کثیف آرمکوآز گلوله های توپ و تهاجم تانک ها بدر آمد و حرمت خانه خدا را هم ارج نهاد و برخلاف آیات صریح قرآن به بیت الحرام هجوم آورد و دلاوران و مجاهدان پاکباز را که تنها خانه خدا را ملجأ و مأمن خویش یافتند، در وحشیانه ترین و شنیع ترین شکل ممکن قتل عام نمود. زهی تاسف از اینگونه اسلام بناهی و پرده داری آقایان که نتوانست هژمونی ایران را بخویش بیاورد و او را به مقابله ای جدی و انقلابی بر اساسی مکتب با عربستان وادارد و حتی حرکت این آزاد انسان را منکوب ساخت! چرا که آنان در حرم خانه خدا قرار داشتند و تنها کاری که انجام دادند دفاع مظلومانه در برابر هجوم وحشیانه گارد مزدور عربستان بود (که در اسلام جایز است) و این تعرض گارد سلطنتی عربستان بود که به هیچ حیلہ شرعی، قابل توجیه نبود و با اصول مکتب در تعارض بود. اما چنین حرکتی در سیاست خارجی هژمونی که خارج از کادر تضاد خلق - امپریالیسم شکل یافته است، چندان غریب نیست و طبیعی بنظر میرسد. در زمان حال نیز که عربستان در رابطه با جنگ ایران و عراق، حسیه خویش را که کاملاً بر علیه ایران است مشخص نموده است، هژمونی در قبال ارسال "ای - واکس" ها به عربستان، تنها به اظهار نگرانی اکتفا میکند و با لحن ملایم خواستار خروج آنها میشود، در حالیکه "موگابه" این مزدور امپریالیسم به گفته سردمداران هژمونی (!!) بشدت چنین اقدامی را محکوم کرده و از تمام

بقیه در صفحه ۲۳

تئوریها و تزه های من در آوردی خویش مبتنی بر خط سوم جدای از خطوط ابر قدرت شرق و غرب، شیوه نزدیکی جستن به سران کشورهای مرتجع اسلامی منطقه را برگزید و با تکیه به کنفرانس های اسلامی کوشید که حرکت خویش را یعنی همان خط سوم پیش گیرد، خط سومی که ماهیتش را اسلام دگم تشکیل میدهد و بستر و موضوع حرکتش نه خلقهای محروم، بلکه سران مزدور و ارتجاعی منطقه چونان ضیاء الحق ها قرار دارند.

۳- چگونگی سیاست خارجی ایران نسبت به عربستان:

جنگ عراق و ایران میدانی شد که غلط بودن سیاستهای رژیم را بروشنی به اثبات برساند و حمایت همه جانبه کشورهای اسلامی منطقه از عراق، بازیچه بودن برادران شریک در کنفرانس اسلامی را کاملاً ثابت کرد. بازیچه هایی که منافع آمریکای غدار را معیار حرکت خویش گرفته اند، گاه برای پیشبرد سیاست های او بر علیه شوروی موضع می گیرند و گاه نیز پشتیبانی خویش را شامل حال هم پیمان شوروی یعنی عراق انقلابی می نمایند چرا که میدانند تضاد هژمونی حاکم ایران با امپریالیسم آمریکا بیش از عراق است لذا ایران بیش از عراق منافع اربابانشان را به مخاطره می افکند، پس برای جلوگیری از حرکت ایران، باید حمایت از عراق را بجان خرید، اما جالب آنست که لیبی یعنی همان کشوری که غیر اصولی ترین برخوردها با او صورت می گرفت، بر اساس ماهیت مترقیانه خویش به سختی تجاوز عراق را محکوم کرده و پشتیبانی خود را از خلق ایران ابراز داشت. باشد که این درسی شود برای هژمونی که تجدید نظری بر مناسبات های غلط گذشته اش بعمل آورد و در طریق اصلاح و رفع نارسائی های آن بکوشد *

همانطور که ذکر شد عربستان سعودی پراهمیت ترین پایگاه قدرت آمریکا در منطقه بوده و زاندارم بالفعل محسوب میشود، لذا دارای توانائی نظامی بسیار بالائی است و حمایت او از عراق دارای اهمیت بسزاست. عربستان سعودی امید آینده عراق بشمار میرود، چرا که دریای عظیمی از سلاح را در درون خویش پنهان دارد که قادر است ضعف های تسلیحاتی ارتش عراق را جبران سازد. اما متأسفانه هژمونی حاکم تمام تبلیغات و حملات تبلیغاتی خویش را به سران کشورهای چون اردن، کویت

* - هژمونی پس از شکست در سیاست گذشته اش، اکنون بصورت با سمة ای شعار توده ای سر میدهد که اصالت آن قابل تردید است. اما لازم است اشاره شود که خط سوم باید از بطن توده ها برخیزد نه از دل سران مزدور و مرتجع منطقه، اگر خط سومی میخواهد تشکیل شود باید از اتصال توده ها تشکیل یابد همانگونه که خط اول و دوم نخست راین رابطه شکل یافتند، بعد با بر داشته شدن تکیه شان از توده ها به انحراف کشیده شدند. اینست که لیبرالیسم مبتذل غرب زیر بنایش انقلاب کبیرفرانسه و انقلاب اجتماعی آمریکا است و انترناسیونالیسم دروغین و تجاوزگر شوروی هم بر ویرانه های انقلاب اکتبر تجدید بنا گشته است.

آفات تشکیلات

نوع نظم محیطی، توسط انبیا و نظم محاطی، توسط مستکبرین شدیم که در ادامه بحث پیرامون مسئله فوق آیاتی از سوره لیل را مورد بررسی قرار میدهم:

... ان سبکم لشی - فاما من اعطی واتقی - و صدق بالحسنى - فسنبصره للیسرى واما من بخل واستغنى - و کذب بالحسنى - فسنبصره للیسرى - و ما یفنى عنه ماله اذا تردى - ان علیها للهدى ...

در این سوره خداوند پس از ذکر یک سلسله قسم هائی، به هر چه حرکت انسانی میبرد از ده که با شکسته شدن عدل، تنوعها و تکثرها در حرکتش پیدا شده اند، و تفاوتها به تبعیض تبدیل یافته اند، در قسمت اول میگوید - همانا سعی و تلاش انسان پراکنده گشت و از محور خاص خویش خارج شد، دیگر مانند دوران زندگی جمعی همه در یک مسیر واحد و مشخص حرکت نمی نمایند، (ان سبکم لشی) - بسیار درون این پراکندگی دو حرکت بیرون آمد، حرکت اول از آن گروهی است که ضوابط و معیارهای وحی را پذیرفته و بر حرکت خویش حاکم نموده اند و در سایه چتر عدل بحرکت خویش ادامه میدهند و لباس تقوی را برای خویش برگزیده اند و حسن را تصدیق نموده اند، فاما من اعطی واتقی - و صدق بالحسنى - پس همان مشی خلقت و آفرینش است، هو الذی احسن کل شیئ خلقه - و با پذیرش حسنی حرکت خویش را در کادر ضوابط

آفرینش به پیش میبرند، پس زود است که اینان براحتی برسانند، اینان از راحتی و آسایش بیزار و دورند، فسنبصره للیسرى - زیرا که راحتی و آسایش باعث سكون و رکود انسان و عدم رشد استعداد های انسان میگردد، بنابراین، افرادی که مشی تکاملی آفرینش را در پیش میگیرند، باید در گوره حوادث و سختیها، ناخالصی هایشان ذوب شود و از وجود آنها خارج گردد. بنابراین، زود است که اینان با سانی برسند اینان باید پذیرش ضوابط وحی حرکت خویش را در سایه چتر عدل پیش ببرند، اما دسته دوم آنان هستند که بخل ورزیدند و بی نیازی نمودند و حسن را تکذیب نمودند، - اما من بخل واستغنى - و کذب بالحسنى، اینان با عدم تبدیل تبعیضها به تفاوتها، حاکمیت عدل را بر حرکت خویش پدیدار ننموده اند (بر خلاف افراد دسته اول) و حرکت خویش را در ظل تبعیضها پیش میبرند، و بخل میورزند و بی نیازی بیشه مینمایند، و در نتیجه حسنی را که مشی کلی آفرینش است، تکذیب مینمایند و در نتیجه فسنبصره للیسرى پس زود باشد که اینان به سختی برسند، بدین معنی که اینان با پذیرش راحتی و آسایش استعدادها و خلاقیتهایشان رشد نیافته باقی خواهد ماند و گرفتار سختی و درد و رنج های توفنده ای که سبب رشد انسانها میگردد

نخواهند شد، این انسانها هرگز سیر نخواهند شد، و ما یفنى عنه ماله اذا تردى، آنقدر در زمینه چاول و غارت و ارضاء بینهایت طلبی های خویش پیش میروند تا بنا برودی کشیده شوند، بینهایت طلبی اینان چون جهتی خدائی نگرفته بستری است در راه نابودی آنها، ان الله علینا للهدى، خداوند هر کس را بر اساس ویژگیها و لیاقتهایش هدایت مینماید گروه اول را در جهت تصدیق حسنی و گروه دوم را در جهت تکذیب حسنی.

بنابراین اگر حرکت انسان بر مدار تبعیضها ادامه مییافت حاصلی جز انهدام وی در بر نداشت، انسان در دوران زندگی جنینی با هیچ سختی و ناراحتی و گمیودی مواجه نبود، ان لک الا جوع فیه و الا قهری ... که = ۱۱۸ همانا تو در آنجا نه گرسنه میشوی و نه برهنه مینمایی، اما با شکستن عدل و ورود بزندگی ارضی تنهایی و پراکندگی در حرکت را برگزیده سپس با پذیرش ضوابط وحی بر حرکتش سعی نمود تا شقاوت و ضلالت را از حرکت خویش بزدايد ... فمن تبع هدای فلا یضل ولا یشتی که ۱۲۳ - بصارت دیگر ها گم گشت ضوابط وحی باعث شدند تا انسان در حرکت خویش لغزش (سختی ها) یسر (آسایش) بیافریند، ان مع العسر یسری همانا درون هر سختی آسانی نهفته است، این بدان معنی نیست که پس از سختی آسانی است، بلکه میگوید درون سختی، آسانی است، بدین شرح که انسان هنگامی که در گوره حوادث و سختی ها آید پدید شد، بچنان سطحی از رشد و تکامل دسترسی پیدا مینماید و مسائل را از چنان قلمرویی نظاره مینماید که دیگر سختی و ناراحتی برایش معنی و مفهومی ندارد، بلکه هر چه هست، حرکت است و تلاش بسوی غایت، زیرا این ویژگی انسانهای راحت طلب و عافیت جوست که میخواهند پیوسته از محیطی آرام، غذائی آماده، زندگی ای مرفه و ... برخوردار باشند و اگر اندکی در این سرگرمیها غلغل وارد شود بناراحتی و سختی مینمایند، اما رهروان راه تکامل چون تنهایی غایت توجه دارند با غوطه ور نمودن خویش در کوران حوادث و سختیها ویژگیهای انسانی خویش را رشد میدهند و هیچ وجه از برخورد با مشکلات احساس ناراحتی نمی نمایند، ان مع العسر یسری.

مستکبرین تاریخ با فراهم آوردن یسر و با آسایش و راحتی برای مردم سعی مینمودند که توده ها را فریب دهند و با آسایش کاذبی که از تن پروری حاصل میشود نظم محاطی خویش را حاکم و برقرار سازند، اما پیامبران، برای انسان عسر و سختی بار میآوردند، تا با قرار دادن حرکت انسان در کادر ضوابط وحی حرکت انسانی از پراکندگی و به بیراهه رفتن نجات دهند و از دل سختیها برای آسایشی که ناشی از حرکت بسوی غایت است فراهم آورند.

بنابراین مسئله نظم و تشکیلات در حرکت انسان به مسئله عدل بازگشت پیدا مینماید و از آنجا که پذیرش نظم و تشکیلات در رابطه با بینهایت طلبی انسان برای وی مشکل است (زیرا انسان باید برای نیل با اهداف عالی از زندگیش دست بردارد، تعلیمات سخت و طاقت فرسا را تحمل نماید، و بر آسایش و راحتی خطیطلان بکشد، چون این مسائل در رابطه با بینهایت طلبی

را صریحا " نام میبرد ، یا مرمک بالعدل و الا لسان ، و اذا حکمتم بین الناس ان تصکمو بالعدل .

مشاهده میشود که در مواقع حساس موضع گیری ، قرآن با تکیه بر ضوابط بر آن است که تحقق بخشنده عدل تشریحی در جوامع انسانی باشد .

بنابراین از دیدگاه قرآن عدل الهی با دوواژه میزان (عدل تگویی) و "عدل" (عدل تشریحی) بیان شده است و هنگامیکه میگوئیم خدا عادل است ، هم باید جنبه تگویی را در نظر داشت و هم جنبه تشریحی آنرا .

۲- عدل انسانی ،

این عدل نیز خود بدو قسمت عدل فردی و عدل اجتماعی تقسیم میشود .

(البته در اینجا منظور از فردی و اجتماعی ، اندیویدالیسم بمعنی فرد گرائی و کلکتویسم بمعنی جمع گرائی نمی باشد بلکه خود انسان بعنوان یک فرد و اجتماع بعنوان جمع در نظر است) عدل انسانی بر مبنای عدل الهی قرار دارد و همانطور که گذشت عدل الهی را باید از دریچه جهان بینی بآن نگریست ، بنابر این عدل انسانی نیز ریشه در جهان بینی دارد و دارای دو پایه فردی و اجتماعی است .

سخن امام علی (ع) در خطبه ۱۶ ، در سر آغاز خلافتش بیانگر از بین رفتن عدل انسانی - اجتماعی ، در حرکت جامعه میباشد ، مهره ها محل و مکان ویژه خویش را از دست داده اند و در جایی قرار گرفته اند که در صلاحیت آنان نیست و خود همین مسئله بیانگر نابودی عدل در حرکت اجتماع است .

"والذی بعثه بالحق لتبلیل بلبله ، و لتغریل غریله و لتساطن سوط القدر حتی یعودا سفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و لیسبقن سابقون کانوا قصورا ، و لیقصرن سابقون کانوا سیقوا ، سوکند بآن کسیکه پیامبر را فرستاد هر آینه در هم آمیخته شوید و از هم بیخته و جدا گردید و بر هم زده شوید مانند برهم زدن گفتار آنچه در دیگ طعام است تا اینکه بازگشت پیدا کنند . پستترین شما بمقام بلندترین شما و بلندترین شما بمقام پستترین شما و پیشی گیرند کسانی که در اسلام سبقت گرفته اند و منزلتی نداشتند .

همچنین سخن امام در کلام قصار - نیز بیانگر همین عدل انسانی است . بنابر این عدل انسانی عبارت است از اجرای ضوابط و معیارهای اخذ شده از مبدا وحی توسط انسان ، که در این رابطه ، اگر ضوابطی از مکتب را که در بر دارنده حقوق و وظایف فردی افراد است مد نظر قرار دهیم ، بعدل انسانی فردی خواهیم رسید و اگر ضوابطی را که در بر دارنده حقوق و وظایف اجتماع است مد نظر قرار دهیم بعدل انسانی اجتماعی خواهیم رسید و بعدل انسانی فردی و اجتماعی باید بر مبنای عدل الهی تحقق یابد .

بعبارت دیگر رابطه عدل الهی که صورت جهان بینی

هدایت نشده (سرای وی سخت است) وی در ابتدا از پذیرش نظم میهراسد ، اما بموازاتی که در کوره کلمات ، (فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ) آیدیده گشت ، نظم و تشکیلات را بر حرکت خویش اعمال و بسوی پروردگار بازگشت پیدا مینماید و نظمی که از طرف پیامبران بر حرکت وی اعمال میشود میپذیرد چون همانطور که گذشت ما در طول تاریخ با دو نوع نظم و تشکیلات روبرو بوده ایم یکی از طرف مستکبرین ، (أَنْ فَرَعُونَ عَلَافِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلُهَا شُعْبًا یَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ یُدْبِحُ... این نظم و تشکیلات ، محاطی است ، زیرا از طرف طبقه ای برای حاکمیت بر طبقه ای دیگر اعمال میشود ، اما نظم و تشکیلاتی که از طرف پیامبران اعمال میشود نظمی است محیطی ، چون با قرار دادن انسان در سختیهای وی را بسوی غایتیهای حرکتی اش بحرکت در می آورند .

بنابراین تشکیلات یک پایه عسر دارد و یک پایه یسر . پایه اول اصول تشکیلاتی است که ضوابط آن از وحی اتخاذ میگردد و بستری میشود برای جهتدار نمودن حرکت انسان تا حرکت انسان را از "شتی" از نابسامانیها ، در هم ریختگیها ، بیپه فیها ... در آورده و برای انسان "یسر" ببار آورد ، انسانی که در بستر اصولی بحرکت در آید و غایت حرکتی اش را بشناسد با آسودگی و اطمینان بحرکت خویش در ظل اصول ادامه میدهد و این همان "یسر" میباشد . اما همین تشکیلات اگر در ظل چتر عدل بحرکت در نیاید ، بعبارت دیگر مهره های تشکیلاتی بر اساس تفاوتها و ویژگیهایشان در محلهای مخصوص خویش استقرار نیابند ، گرفتار آفاتی خواهد گردید که در ادامه بحث بررسی آنها خواهیم پرداخت .

تا بحال در بررسی کلام قصار ۴۲۹ حضرت علی بدین نتیجه رسیدیم که عدل از دیدگاه قرآن و اسلام صورتی استوار بر جهان بینی دارد و آن عبارت است از قرار گرفتن هر مهره ای در محل و مکان خاص خودش ، که این محل و مکان را ویژگیهای آن مهره تعیین مینمایند . این ویژگیها باعث پیدایش تفاوتها گشته اند و تفاوتها سبب رشد و تکامل در بستر عدل میباشد .

اساسا " از دیدگاه قرآن عدل در دو زمینه مطرح میباشد عدل الهی و عدل انسانی .

۱- عدل الهی

عدل الهی خود شامل عدل تگویی و عدل تشریحی میباشد عدل تگویی بر مبنای میزانی که هستی بر آن استوار شده است قرار دارد ، بدین معنی که ما در نگرش خویش به هستی مشاهده مینمائیم که جایگزینی مهره ها در این ماشین عظیم آنچنان دقیق و منظم است که باعث روند تکاملی هستی گردیده است و همین جایگزینی دقیق مهره ها که سبب تکامل هستی گردیده ، در بر دارنده مفهوم عدل تگویی میباشد ، آیه ۲ سوره الرحمن - و السعاء رفعا و وضع المیزان بیانگر عدل تگویی میباشد . عدل تشریحی ، این عدل توسط انسان و بر اساس ضوابط و معیارهای اخذ شده از مبدا "وحی برقرار میگردد ، قرآن عدل تگویی را بصورت میزان مطرح میسازد ، اما عدل تشریحی

آفات تشکیلات

با توجه به بحث فوق، اگر هر حرکتی در بستر عدل سیلان یابد، خواه ناخواه راه رشد و تکامل را می‌پیماید، حال اگر مشاهده نمودیم تشکیلاتی سازمانی و... در جهت تکامل پیش نمی‌رود، باید بلافاصله متوجه این مسئله بشویم که شاید بجای بستر عدل بر مبنای تفاوت، بستر ظلم بر مبنای تبعیض تشکیل دهنده مسیر سیلان آن سازمان و یا... باشد، لذا لازم است که به مسئله چگونگی پیدایش ظلم در یک تشکیلات بپردازیم.

چگونگی پیدایش ظلم

قرآن در باب پیدایش ظلم چهار پارامتر ارائه میدهد، که ظلم بسبب مبنای آنها شکل میگیرد و رشد مینماید، ۱- کفر ۲- ظلم ۳- ظلال ۴- شرک.

درک روابط تاریک چهار پارامتر فوق کمک شایانی به کشف و شناسایی آفات تشکیلات مینماید، برای این منظور آیات ۱۵۸ بقره و ۲۲ ابراهیم را مورد بررسی و قیاس قرار میدسیم، آیه ۱۵۸ بقره و... و من یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سبیل السبیل کسیکه ایمان را بکفر مبدل بسازد، بدون شک راه درست را رها نموده و راه ضلالت پیموده است. در این آیه کفر و ضلال مطرح شده است که کفر در نهایت بضالت منتهی میشود.

در آیه ۲۲- ابراهیم... انی کفرت بما اشركتمون من قبل ان الضالین لهم عذاب الیم... من کافر شدم از قبل نسبت به آنچه شما بدان شرک ورزیده اید- همانا برای ظالمن عذاب دردناکی فراهم است. در این آیه کفر و شرک و ظلم را مطرح میسازد که اولاً "کفر زائیده شرک است و ثانیاً" در نهایت بظلم منتهی میشود.

بنابراین پارامترهایی که باعث پیدایش ظلم میشوند را خداوند عبارت از کفر، ضلال، شرک و ظلم میدانند و روابط تاریک این چهار پارامتر دارد و آیه فوق بخوبی مشهود است. اما برای مبارزه با پارامترهای فوق که بوسیله آنها بتوان از گرفتار آمدن در زمینه های انحرافی ظلم پرهیز نمود عبارتند از توحید در مقابل شرک، هدی در برابر ضلال، عدل در مقابل ظلم و بالاخره ایمان در برابر کفر.

اکنون با در نظر گرفتن پارامترهای فوق و بحثی که راجع به عدل نمودیم میتوانیم درباره وضعیت یک تشکیلات اظهار نظر نمائیم، عبارت دیگر اکنون معیارهایی برای سنجش وضعیت تشکیلات در اختیار داریم، بر اساس مطالب فوق مهمترین اصل در تشکیلات حاکمیت روح توحیدی بر تمام ابعاد و اطراف و جوانب و... آن میباشد و در غیر این صورت نمیتوان آنرا تشکیلاتی اصولی دانست، اما حاکمیت روح توحیدی در گرو برقراری عدل انسانی فردی و اجتماعی بر تشکیلات میباشد، با توجه به رابطه تاریکی که بین پارامترهای تولید کننده ظلم برقرار است، اگر عدل از حرکت تشکیلاتی حذف و بجای آن ظلم، تفاوتها بر کنار و بجای آن تبعیضها حاکم گردند، در این تشکیلات شرک جایگزین توحید

دارد و عدل انسانی که صورت ایجاد دارد یک رابطه واکنشی یا انعکاسی است از طرف عدل انسانی بر عدل الهی یعنی عدل انسانی رابطه است و عدل الهی ضابطه. عدل الهی ارائه قانون و ضابطه مینماید و عدل انسانی اجرا کننده و تحقق بخشنده آن است، البته اگر چه عدل الهی خودش را در صورت روابط برای ما متجلی میسازد، اما این روابط برای شوکت انسان صورت ضابطه پیدا مینماید و انسان بر خوردش با این روابط یک برخورد ضابطهای میباشد، "والسما رفعتها و وضع المیزان - الا تطغوا فی المیزان - و اقیموالوزن بالقسط ولا تحسروا المیزان" - در این آیات در مرحله اول عدل الهی را بیان مینماید "والسما رفعتها و وضع المیزان" در آیه بعد که طغیان و سرکشی را در میزان مطرح میسازد عدل انسانی فردی را مطرح میسازد، زیرا در بحثهای روس آرمان از شماره ۱ تا ۵، ذکر گردیده، که طغیان از خصوصیات انسانی است که از خصلتها ناشی میشود. بنابراین طغیان در میزان، برخورد انسان را با ضوابط جاری در هستی نشان میدهد، در هستی بدون ضعف و کم و کاست پدیده ها بحرکت خویش ادامه میدهند، (عدل تکوینی) اما با انسان که میسریم، او بر اساس ویژگیهای فطریش در میزان طغیان مینماید، و این میزان، عدل انسانی فردی است، و اقیموالوزن بالقسط ولا تحسروا المیزان، میزان در این آیه بیانگر عدل انسانی اجتماعی است زیرا بر پایه قسط بیان شده است و بنابراین این سه میزانی که در آیات فوق هستند بترتیب عبارتند از عدل الهی (تکوینی و تشریحی)، عدل انسانی فردی و بالاخره عدل انسانی اجتماعی، نکتهای که در آیات فوق مشهود است، تفکیک عدل انسانی فردی از عدل انسانی اجتماعی و عدم تفکیک عدل الهی تکوینی و تشریحی از همدیگر میباشد. این بدان خاطر است که رابطه عدل الهی تکوینی و تشریحی با ما صورت یکسان دارد. بعبارت دیگر ماه طبیعت و قرآن هر دو را آیه میدانیم حال آنکه طبیعت عدل تکوینی و قرآن عدل تشریحی است.

آیه "والسما رفعتها و وضع المیزان" - ۷- الرحمن - بیانگر عدل الهی تکوینی طبیعت و آیه "الله الذی انزل الكتاب بالتق و المیزان" - ۱۷- شوری - بیانگر عدل الهی تشریحی قرآن میباشد. بعبارت دیگر خداوند دو طبیعت دارد، یکی طبیعت با عنصر که همان طبیعت معمولی است، گوه، دشت و دریا و... و دیگری طبیعت با کلمه که قرآن میباشد.

بنابراین از آنجا که در رابطه با خداوند این دو، طبیعت میباشد آیه "والسما رفعتها و وضع المیزان" علاوه بر جنبه تکوینی عدل الهی جنبه تشریحی آنرا هم در بر دارد.

اکنون که تا اندازه ای مفهوم واژه "عدل" از دیدگاه قرآن بر ایمان روشن شد، و دانستیم که راه رشد انسان در بستر عدل نهفته است و اگر انسان در بستر عدل گام برندارد نابود خواهد شد و عدل استوار بر تفاوتهاست و در صورتیکه تفاوتها به تبعیضها تبدیل شوند عدل هم به ظلم تبدیل خواهد شد، با ادامه بحث خویش بپردازیم.

میگردد و صورت اولی خویش را از دست خواهد داد.

بنابراین حاکمیت عدل شرایط اصلی و لازم برای برقراری توحید در حرکت تشکیلاتی میباشد. اگر حرکت ۲۳ ساله پیامبر را مورد نظر قرار دهیم، می بینیم پیامبر در ۱۳ سال اول حرکتش شام تکیه اش بر عدل انسانی فردی و در ۱۰ سال بعد بر عدل انسانی اجتماعی است، و با موفقیت نسبی پیامبر در این دو امر است که آیه ۳ - مانده نازل گشت ...

الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا

امروز دین شما را بحد کمال رسانیدم و بر شما نعمت را تمام کردم و بهترین آئین را که اسلام است برایتان بگزیدم. بنابراین با حاکمیت عدل در بعد فردی و اجتماعی در حرکت تشکیلات میتوان امیدوار بود که روح توحیدی بر آن تشکیلات حاکم باشد که ثمره آن پرورش انسانهایی توحیدی و با ایمان در آن تشکیلات میباشد، لذا سکه اگر تشکیلاتی را قادر بر پرورش مهره هایی مومن و موحد نیافتیم باید نسبت با استقرار عدل فردی و اجتماعی در آن تشکیلات توجه بیشتری نمود. زیرا اگر، بعدل برسیم حتما "هدایت نصیب ما خواهد گشت، این نتیجه ای است قطعی و غیر قابل تغییر، توحید بوجود آورنده ایمان و عدل استقرار بخشنده هدایت میباشد.

اما اگر تشکیلاتی در حرکت خویش راه انحراف پیمود، اولین مسئله ای که در این زمینه مطرح میشود، گرفتار آمدن تشکیلات در شرک میباشد، شرک در یک رابطه ارگانیک بوجود آورنده ظلم میباشد، بنابراین بمحض عدول از عدل، مواجه با شرک، و ظلم خواهیم بود، پیامبر در زمینه شرک جملاتی دارد که در خور تأمل و تعمق است که شرک تا چه حد ظریف و ناپیداست و در اثر اندکی غفلت گریبانگیر مان خواهد شد.

الشرك اضفی من درجیم الذر علی الصفا فی الیلہ الظلماء و ادناه یحب علی شی من الجور بعض علی شی من العدل و هل الدین الا الحب والبغض فی الله، قال الله ان کنتم تحبون الله فابتنونی یحبیکم الله - شرک هفتی تر است از راه رهن مورچه بر سنگ صاف در شب تاریک، کمترین شرک اینست که انسان کمی از ظلم را دوست بدارد و از آن راضی باشد و یا کمی از عدل را دشمن بدارد، آیا دین چیزی جز دوست داشتن و دشمن داشتن برای خداست؟ خداوند میفرماید بگو اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد، می بینیم که پیامبر دامنه و گاربرد شرک را تا چه اندازه وسیع و گسترده میداند. بنابراین هنگامی که صحبت از شرک میشود بلافاصله نباید تداعی اعتقاد بدو خدا و یا چند خدائی بنماید، چنین نیست، نه توحید بمعنی آن است که خدا یکی است (البته این مفهوم در بطن توحید نهفته است) و نه شرک بمعنی اعتقاد بچند خدائی است، رابطه شرک یک رابطه وجودی است، بدین معنی که در یک یگانه ای خدا تنها بر اساس رشد وجودی انسان فراهم میشود، نه تنها اقربالسان، انسان باید

بآن درجه از رشد وجودی برسد که توحید را و یگانه ای را با همه وجود احساس و درک نماید، اول دین معرفت کمال معرفت، تصدیق، کمال تصدیق، توحید و کمال توحید و اخلاص در عمل میباشد. بنابراین تا زمانی که اخلاص نداشته باشیم نمیتوانیم خدا را درک نماییم و کسب اخلاص هم در سایه شناخت خودمان حاصل میشود، پیوسته باید این پارامتر را در نظر داشته باشیم که توحید انسانی در شکل گیری زائیده توحید الهی است، اما شناخت توحید الهی رسیدن بتوحید انسانی میباشد و تا زمانی که بتوحید انسانی برسیم نمیتوانیم توحید الهی را درک نماییم تا زمانی که مخلص نشویم توحید را درک نخواهیم نمود. اخلاص یگانه ای و یگانه ای است، خود را ساختن، بخود شکل دادن و با وجود خویش توحید را درک نمودن است.

بنابراین اولین مسئله اساسی در زمینه آفات تشکیلات، پیدایش شرک است، و آن اعتقاد بدو یا چند خدائی نیست، همینکه انگیزه حرکت ما جز خدا شد، مشرک خواهیم بود. بهیچانی که مقام پرستی، پول پرستی، تشکیلات پرستی، شخصیت پرستی، ... در ما رشد نماید، بهمان میزان شرک در وجود ما در حال پرورش یافتن است، بنابراین مطابق گفته پیامبر موز بین شرک و توحید بسیار حساس و ظریف است که با اندکی غفلت گرفتار شرک خواهیم شد و همپای آن عدل از تشکیلات ما رخ بر خواهد بست و بجای آن ظلم و تبعیض جان نشین خواهد شد.

خداوند مشرک را چنین توضیح میدهد، زمر آیه ۲۹ - ضرب الله مثلا رجلا فلافیه شرکاء متشاکسون و رجلا "سلمان الرجل هل یستویان مثلا" ... خداوند مثال میزند. آیا شخصی که دارای چند شخصیت است (چند نفر است) با شخصی که تسلیم است (یعنی دارای یک شخصیت توحیدی است) مساویند؟ کسیکه چند شخصیت دارد، یک نفر است ولی در درون آن چند نفر خانه نموده اند، این شخص مشرک است، پول پرستی، خدا پرستی، تشکیلات پرستی و ... همه ابعاد و چهره های مختلف این یک نفرند، تنی است واحد با چند چهره که بر حسب شرایط و موقعیت یکی از چهره های او ظاهر میشود، گاهی او را در گنج محراب و در حال نماز و طاعت میبایی، لحظاتی بعد در بازار و در حال اخذ ربح و حلال کردن آن، ساعاتی بعد او را در پای سفره های رنگین در حال تناول انواع و اقسام خوراکیا میبایی، و خلاصه یک چهره واحد و مشخص ندارد، خداوند میفرماید آیا چنین فردی با شخصی که در همه احوال و در همه صحنه ها یک چهره دارد مساویست، از این قیاس نتیجه میشود که فرد اولی انگیزه هایش غیر از خداوند و او مشرک است. پس هرگاه با فردی برخوردیم که میخواهد خصلتهایی از خودشان را در نظر ما یا دیگران پوشیده نگه دارند، در غیاب و در خلوت خصلتهای پست خویش را محترم می شمارند و بارضا آنها میپردازند اما در جمع و در حضور دیگران لباس زهد و تقوی میپوشند اینان مشرکند، در آیه ۳۱ حج خداوند باز مشرکین را توصیف مینماید، ... و من

خویش را رشد دهند، بود و نمودشان یکی بشود، نه اینکه بودشان یک چیز نمودشان چیز دیگر باشد.

بنابراین اساسی ترین آفت از آفات تشکیلاتی شرک است، آنهم شرکی که پیامبر میگوید مخفی تر از راه رفتن مورچه روی سنگ خارا در شب سیاه است، شرک یعنی ضد عدل بودن، ضد ضابطه بودن، ضد اصول بودن، ظلم پرستی، رعایت نکردن عدل، ایستادن در برابر قسط، شکل ندادن بنفس بر اساس ضوابط مکتب در بستر تقوی، شرک عبارت است از حرکت در بستر فجور، از محصولات شرک، کفر است، کفر یعنی پوشاندن زشتی های وجودیمان که موقوف بدفع آنها نشده ایم، کفر یعنی توجیه بی امان همه سهل انگاریها، قدرت طلبی ها و خود بزرگ بینی ها و... کفر یعنی پوشاندن پرستی انسانی امان، نابود کردن انسانیت، ویژگیهای خدا دادیمان و...

نتیجه شرک و کفر ظلم است و اگر ظلم هویدا شد، تفاوتها به تبعیضها تبدیل میشوند. بنابراین باید با شرک و کفر مبارزه نمود، بهیچانی که تشکیلاتی بتواند شرک زدائی و کفر زدائی بنماید، در حرکت توحیدی خویش موفق تر خواهد بود و بالعکس. اگر توده های تشکیلاتی نتوانند خود را بر اساس ضوابط و ملاکهای مکتب سازند و پرورش دهند، تشکیلات گرفتار دیکتاتوری هژمونی خواهد گشت. توده های تشکیلاتی، تشکیل دهنده پیگیر تشکیلات هستند، باید با خود سازی عمیق خویش بتوانند صاحب پیگیری قوی، سالم و نیرومند باشند در غیر اینصورت یا صاحب پیگیری ضعیف و نحیف خواهند بود و یا گرفتار دیکتاتوری هژمونی تشکیلات خواهند گشت که هر دو باعث نابودی این چنین تشکیلاتی خواهد گشت.

بنابراین باید با سیلان اصولی تشکیلات بر بستر توحیدی و ایمان عدل و هدایت رسید و از شرک و کفر و ظلم پرهیز نمود. بر اساس مطالب فوق متوجه میشویم که شرک زدائی مهمترین اصل در یک حرکت تشکیلاتی میباشد، برای بحث در این مورد شرک را بدو قسمت کلی تقسیم میکنیم.

۱- شرک فکری ۲- شرک عملی

که هر کدام از دو قسمت فوق خود بدو قسمت: ۱- شرک هژمونی ۲- شرک توده ها تقسیم میشوند.

از آنجا که هر کسی مطابق آنچه شکل گرفته عمل مینماید، اعمال انسان تبلور ذهنیات وی میباشد، بنابراین برای سنجش یک فرد، که آیا او دارای شرک فکری و عملی است یا اینکه مهرهای است مخاص، باید از ذهنیات و اعمال هر فرد شروع نمود، نه از ذهنیات وی، اگر در قضاوت درباره افراد، میزان معلومات، سطح مطالعات و... ملاک باشند و چنین قضاوت کردیم که فلاسفه از نظر تئوریک بسیار با سواد است، نهج البلاغه را خوب میفهمد، بقیه در صفحه ۲۲

یشرک بالله فکانتا خرمن السماء فتخطفه الطیر او تهوی به الريح فی مکان سحیق کسیکه شرک میآورد بخدا مانند جسمی است که از آسمان سقوط مینماید و پرندگان بخوردن او میپردازند و یا توسط باد در مکان دور افتاده ای قرار میگیرد. کسیکه شرک میورزد بمعنائی که گذشت از اوج انسانیت خویش را سقوط داده و اعمال چند گانه و متناقض وی همچون لاشخورانی پیوسته ویژگیهای انسانی او را بنا بر بوی میگذرانند و...

بنابراین شرک کسی است که انگیزه هایش جز الله باشد و لذا سعی در پوشیده نگه داشتن آنها دارد و همین مسئله، نفی کردن میباشد زیرا کفر بمعنای پوشانیدن است، و شرک نیز میخواهد خصایص پست خویش را ببوشاند، بنابراین کفر زائیده شرک است ممکن است ما از کنار این مسائل بسادگی بگذریم و اهمیت و بهای لازم را بآنها ندهیم و احیاناً آنها را تکراری بدانیم، از همین جاست که ما بدروازه شرک نزدیک میشویم، چرا؟ چونکه اگر ضوابط و معیارهایی که شناخته ایم و بآنها ایمان آورده ایم در اعمال ما تبلور پیدا ننمایند و ما خود را پیرو آن ضوابط بدانیم گرفتار شرک و سپس کفر شده ایم، اگر مسئولیتی بعهده ما قرار گرفت و ما آنرا پذیرفتیم، و بعد در انجامش سهل انگاری و کوتاهی کردیم، اگر بموقع سر قرار خویش حاضر نشویم و انتظار داشته باشیم از خارج کار ما کنترل شود، اگر خود بزرگ بینی ما مانع از تواضع و فروتنی ما گردد، اگر خود خواهی ما مانع از پذیرش عیوبمان و ورفع و دفع آنها گردد، اگر تنبلی و سستی ما مانع از انجام بموقع کارهایمان بشود، اگر عدم رعایت مرز بندیهای که در انجام وظایف برای ما تعیین شده باعث گنجگاری زیاد از حد ما بشود، اگر خشم و غضب باعث عوض شدن تضادها بشود، اصل به عهده و بالعکس، اگر سهل نگاری در مسائل امنیتی باعث ضربه زدن به پیگیر تشکیلات بشود. و هزاران "اگر" دیگر که هر روزه با سانی از کنار آنها رد میشویم، در اعمال ما تبلور داشته باشند ما مشرک و کافریم، مشرک بودن باین نیست که بگوئیم خدا دو تاست، مطابق حدیث، پیامبر میگوید

ان اذوف ما اضاف علی امتی الا شرک بالله اما انی لست بقول یعبدون شمساً ولا قمرأ ولا وثنأ ولکن اعمالا "غیر الله و شهود ضعیف - نهج الفصاحه بیش از هر چیز بر امت خویش از شرک بخدا بیم دارم، من نمی گویم که آنها خورشید و ماه یا بت میپرستند ولی کارهایی برای غیر خدا انجام میدهند و دستخوش شهوت نهانی میشوند.

بنابراین ما تا با شکل گیری خودمان در سایه ضوابط و معیار های مکتب نتوانیم تنها دارای یک شخصیت و آنهم شخصیت توحیدی بشویم، مشرک هستیم و کافر، هر چند که نماز هم بخوانیم و یک سلسله اعمال دیگر را هم انجام بدهیم، ادعای روشنفکری بودن و مبارز بودن هم داشته باشیم، تا وقتی شخصیتی توحیدی بچنگ نیآوریم، مشرکیم و کافر، چرا قرآن فقط و فقط متقین را هدایت میکند، چونکه ایشان بر اساس ضوابط و ملاکهای مکتب، بر اساس عدل انسانی توانسته اند خودشان را بسازند و ویژگیهای

متأسفانه در فرهنگ ما کافر، منکر خدا معنی شده و این معنایی نیست که مورد نظر قرآن باشد، بلکه همانطور که گذشت بمعنای پوشاندن ویژگیهای انسانی و... است.

و جذبه وجودی اش برگرد کعبه می چرخد و با هستی اتصال می یابد رابطه انسان و هستی را بر "عشق" استوار می یابیم و در صحرای عرفات هنگامیکه انبوه انسانها یعنی "اجتماع" در لوای مکان و زمان وقوف می یابند اتصال هستی و اجتماع را بر مبنای "شناخت" موضح می بینیم.*

بنابراین ریشه های فلسفیات در رابطه با انسان در حج بخوبی نمودار است و این جز رابطه "عشق" با "شناخت" نیست و یا رابطه انسان با جامعه و بیگمان زیر بنای "شناخت" را "عشق" تشکیل می دهد، آنچنانکه زیر بنای "اجتماع" را "فرد" تشکیل می دهد و از همین روست که در حج پیش از "شناخت"، "عشق" است و پیش از "عرفات"، "کعبه" و پیش از اخته شدن "اجتماع"، "انسان".

اجتماعیات در حج:

پس از آنکه انسان در میقات پیرایه های کاذب و دروغین و منیت غیر حقیقی خویش را می زداید و بر مبنای عشق در طواف خویشتن را می سازد، دومین مرحله از حرکت او شروع میشود، این مرحله رابطه انسان است با اجتماع که در حج پایه اولین این رابطه بر مبنای "من حقیقی" استوار میشود و بدین ترتیب حرکت برای تلاش و سعی در میان "صفا" و "مروه" آغاز می گردد، تلاش و تکاپویی بسان هاجر در جستجوی "آب".

انسان در سعی و "هروله" میان صفا و مروه می کوشد که از جبرهایی که در آنها دست و پا می زند رها گردد و هاجر وار چشم انتظار مانده و آبی است تا در اتصال و پیوند با هستی امرار معاش کند و حیات مادی خویش را تامین نماید، عبارت دیگر او در دوران سعی تماما "بدنبال" "میوه ممنوعه" می گردد تا در ظل دستیابی بدان به تولید دست یافته و حرکت اجتماعی را شکل دهد.

علت اینکه انسان می کوشد جبرهای وجودی خویش را بشکند این است که در سعی اتصال با جامعه می یابد و این جبر وجودی که در سراسر حرکت او از میقات تا سعی زمینه همای شکستش در اثر خرد شدن من دروغین و محدود شدن نهاد بینهایت طلبی، ایجاد شده است، در سعی می شکند. اما این انسان گذشته از طواف و روی آورده به سعی و حرکت کرده در بستر سعی دیگر احتیاج به شناخت و شعور دارد تا بتواند در ظل اینها پیوند خود را با هستی محکم کند و روابط موجود را درک کند و جهان را تفسیر نماید تا بتواند بر مبنای تفسیر و تعبیر، آن را تغییر دهد و از همین روست که دیگر در حج اکبر پیش از آنکه حرکت فردی انسانی مطرح باشد، حرکت اجتماعی مطرح است، اجتماعی که برای حیات خویش نیاز به شناخت و شعور دارد و محتاج ایده آل ها و تئوهای انسانی است، این

* - لازم به توضیح است که وقوف در عرفات از ظهر تا غروب آفتاب است.

است که صحنه میقات و طواف و عشق را رها می کند و بسوی سعی و عرفات و شعور و منی می شتابد تا توشه هایی را که می خواهد بکف آورد و نیازهای حیاتی خویش را جبران سازد و بدین ترتیب در سعی، "حج اصغر" پایان می پذیرد و در ادامه آن با شناخت "حج اکبر" آغاز می گردد. عبارت دیگر انسان با پایان پذیرفتن حج اصغر توانسته است که کلیه جبرهایی که او را در دو بر گرفته بودند خرد کند که این جبرها صرفاً "در دو صورت شکل پذیرفته اند یکی جبر خویشتن و دیگری جبر طبیعت و اساساً از میقات تا سعی هم بغیر از فلسفیات (رابطه هستی با انسان) و کویریات (رابطه خویشتن با انسان) چیز دیگری وجود ندارد، اما با ورود انسان به مرحله سعی حرکت اجتماعی او نیز که ناشی از ارتباط کویریات و فلسفیات است شکل می پذیرد.

این است که با حرکت انسان در سعی کعبه خانه "ناس" (اجتماع) میشود:

"ان اول بیت وضع للناس للذي بمكة مباركا" و هدی للعالمین - بیگمان نخستین خانه ای که برای مردم بنا نهاده شد، آنست که در مکه است، مبارک است و (در آن) هدایت برای جهانیان است." (۹۶ آل عمران).

هم چنین این معنادر آیه ۹۷ سوره مائده نیز روشن است: "جعل الله الكعبة النبیة الحرام قیاما للناس والشر الحرام والهدی والقلیه ذلک لتعلموا ان الله یعلم ما فی السجرات وما فی الارض وان الله بکل شی علیم - خدا کعبه را بیت حرام قرار داد جهت قیام مردم و (قرار داد) ماه حرام و قربانی و گردن بند بستگان را. این برای آنست که بدانید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است میداند."

در اینجا منظور از ناس، مردم به خود آگاهی رسیده است که قائم شده و جاری می شوند و بدین ترتیب پیشتازی قیام و حرکت باید که در دست "ناس" باشد و آیه این معنا را بخوبی به اثبات می رساند، عبارت دیگر مفهوم آیه این است که در حج "ناس" پیشتاز برای قیام ساخته می شود تا بدینوسیله جامعه را بسازد، جهان را تغییر دهد و انسان را فلاح سازد. "والسلام"

"سیاست ایران در قبال عربستان....."

ملل عرب و مسلمان منطقه خواستار اتحاد و اتفاق بمنظور خرو "ای - واکس" از عربستان میگردد.*

لذاست که تمامی تکیه ما بر عربستان سعودی براساس سیاست ژاندارمی امپریالیسم استوار است و اصلی ترین برخورد را با عربستان در ظل تمامی کشورهای منطقه، کوششی پی گیر و مستمر برای تضعیف عربستان به منظور شکستن و خرد کردن و ایزوله نمودن مثلث ژاندارمیت امپریالیسم میباشد و برهم زدن خواب خوش آرامگو و کمپانیهای نفتی که با همدستی سران ضد خلقی عربستان، دیوانه وار منابع نفتی عربستان را استخراج کرده و به حلقوم گشاد و سیری نا پذیر منابع امپریالیستی فرو می برند و در ازایش سلاحهای کشنده و مدرن برای حراست از آرامش مرگبار منطقه سرازیر میدارند!

* - بنا به گفته روزنامه جمهوری اسلامی، و ابروت موقاب یکی از دو رهبر انقلابی جنبه میهن پرستان زمینایوه و نخست وزیر انتخابی خلق زمینایوه چون به آمریکا سفر کرده است مزاور امپریالیسم آمریکا است و حتماً به نظر آقایان، سران مرجع شرکت کننده در کفرانسی اسلامی، انقلابی و مسلمانند!

بقیه از صفحه ۲۲ آفات ...

قرآن را عمیقاً "درک مینماید و ... در چنین صورتی نخواهیم توانست قضاوت صحیحی درباره افراد داشته باشیم، قبل از بررسی نکات فوق باید در اعمال و رفتار هر فرد دقیق شده رفتار، کردار و برخورد ها و خلاصه کلیه فعالیت های روزانه او را زیر نظر گرفت تا ببینیم آواز نظر عملی چقدر اخلاص دارد، تا چه اندازه ایثار دارد، انگیزه مراجعه او در اعمالش جستجو نمائیم آیا او شامل "رجل متشاکسون" که قبلاً "شرحش گذشت میشود یا نه، خلاصه ابتدا باید از شرک عملی شروع نمود نه از شرک فکری، اگر در اعمالش شرک مشاهده نشد آنوقت باید بسواغ فکرش رفت و فکرش را محک زد و سنجید و الا اگر در اعمالش تذبذب و دورویی و نفاق و بالاخره شرک مشاهده شد، (همانطور که گذشت از مسائل بسیار ساده، نظیر رعایت وعده ها و قرارها، کیفیت احساس مسئولیت برای انجام وظایف محوله و ... باید شروع کرد) باید برای مدتی مورد انتقاد و آموزش قرار گیرد در صورت کاهش شرک و رشد توحید در اعمال این مهربه از پویائی و ظرفیت لازم استفاده شد بهره مند است و میتواند در تشکیلات باقی بماند، در غیر این صورت دفع گردد. در چنین صورتی است که میتوانیم صاحب مهربه هائی اصولی در تشکیلات خویش باشیم و تشکیلات را بسط و گسترش دهیم. در غیر این صورت تشکیلاتمان سیر قهقرائی خواهد پیمود، تشکیلات باید از آنچنان انسجام و نظم برخوردار باشد که بتواند مهربه هائی پرورش دهد که هم متقی باشند "ان اکرمکم عندالله اتقیکم" هم مجاهد "فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا" عظیمیا "و هم عالم "یرفع الله الذین آمنوا و الذین اتولعظم درجات اینها معیارهائی هستند که قرآن در یک رابطه ارگانیک با یکدیگر ملاکهای سنجش افراد معرفی مینماید، مومن باید متقی، مجاهد و عالم باشد، اما مفسران ارسطوئی قرآن این ملاکها را پاره پاره کردند، گفتند یکنفر نمی تواند صاحب هر سه ملاک فوق باشد بلکه فرد میتواند، فقط متقی یا فقط مجاهد و بالاخره فقط عالم باشد، اما قرآن همه آنها را در یک فرد جمع مینماید، بعبارت دیگر آنها را در یک رابطه ارگانیک و تنگاتنگ با یکدیگر میداند، مگر شخص میتواند متقی باشد و مجاهد و مبارز نباشد، و مگر میتواند متقی و مجاهد باشد و عالم نباشد، اما قبل از همه فرد باید متقی باشد، باید در اعمالش تقواتیلور داشته باشد، "ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین" سپس در سایه ضوابط و معیارهای تقوا به مجاهده و مبارزه برخیزد و در سایه آنها عالم شود، بنابراین تشکیلات موفق تشکیلاتی است که انسانهای متقی و مجاهد عالم پرورش دهد.

(ادامه دارد ...)

بقیه از صفحه ۱۴

جهان بینی و

بنابر این انسانها همواره با دو رابطه روبرو بوده اند یکی روابط درونی و دیگری روابط برونی و به موازاتی که انسان به روابط حاکم بر جهان دست می یافته، روابط درونی خویش را درک می کرده است و به ترتیبی که نسبت به روابط درونی خویش شناخت حاصل می کرده روابط حاکم بر جهان را می فهمیده است و کم کم این سئوالات برای او مطرح می شده که "چرا من هستم؟" بودن من چه فایده ای می تواند داشته باشد؟ "آیا در غیاب من جهان متضرر خواهد شد؟" و این سئوالات که ناشی از تکوین جهان بینی انسان در یک پروسه است، نتیجه منطقی حرکت او در جهت کشف رابطه های حاکم بر هستی در ظل شناخت و آگاهی است.

به این ترتیب بود که حرکت رابطه فهمی و احساس جهان توسط انسان شکل گرفت، او گاه توسط فلسفه گاه توسط علم، زمانی بوسیله عرفان و زمانی دیگر بوسیله مذهب، سعی می کرد که سلاح بسازد و رابطه ها را جراحی ها را هر چه بیشتر کشف کند. برای این فلسفه گرایی، علم گرایی، عرفان گرایی و مذهب گرایی زائیده نیاز فطری انسان یعنی رابطه طلبی اوست که گاه او را مغروق در ذهنیات می سازد تا کلیات هستی را دریابد و گاه به عزت نشینی و گوشه گرایی می کشاند و در آتش و آب و آسمان و مهر و ماه خیره اش می سازد و بالاخره زمانی نیز او را به تفکر در هستی و خویش در یک ارتباط ارگانیک می کشاند و به او مسئولیت و شناخت عرضه میدارد، تا در ظل کشف این رابطه ها جهانی برتر برای خویش و دیگر انسانهای جهان دست و پا کند.

لذا واکنش یک فیلسوف، یک عارف، یک عالم و یک طرفدار مذهب با یکدیگر متفاوت است آن کسی که در عالم "مثل" حقیقت ها را جستجو می کند با آن پیر مردی که چراغ بدست در روز روشن در کوچه پس کوچه های "آتن" می گردد تا انسانی بیابد و خود را بی نیاز از همه چیز حتی کاسه ای گلین برای آب خوردن می یابد، با آن عالمی که زندگی اش را در لابراتوارها سپری می سازد و بالاخره با آن انسانی که هدف زندگی اش را عقیده و جهاد توصیف می کند، تفاوت تام دارد و این تفاوت ناشی از شیوه نگرش به روابط حاکم بر هستی است.

(ادامه دارد ...)